

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۶۷۴

الکبریا این جلد است
رساله تغییر ضرب
منظومه اختیارات
جبر اول اختیارات از انکسار
و تغییر ادعیه ماثوره



ص



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: رساله تغییر ضرب	
مؤلف:	آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
جلد:	(۹۷۴) از کتب (خط) اهدائی
شماره ثبت کتاب:	۳۹۸۶
تاریخ ثبت:	۱۳۱۴۷۹



خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۷۴	

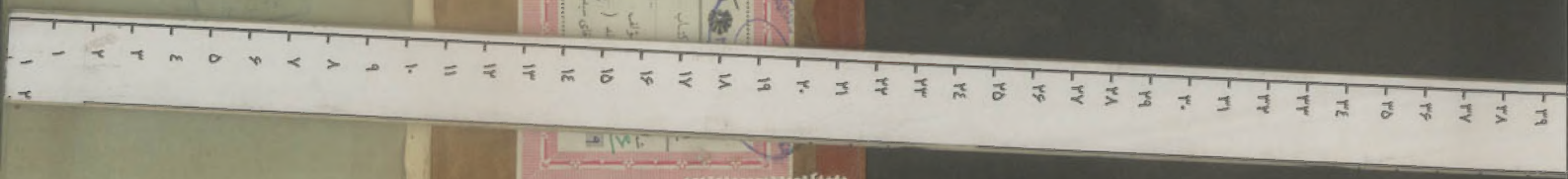
۶۷۴

الکبریا این جلد است
رساله تغییر ضرب
منظومه اختیارات
جبر اول اختیارات از انکسار
و تغییر ادعیه ماثوره



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: رساله تغییر ضرب	
مؤلف:	آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
جلد:	(۹۷۴) از کتب (خط) اهدائی

خطی اهدائی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۷۴	



۶۷۴

بسم الله الرحمن الرحيم

فن چهارم از این محال غیر از عبارت است از معرفت احوال
خواهرها و کیفیت رؤیا و این علم شریف است چنانچه حضرت
و از آنانی که ملک نهاده و از آنجا که حق از او حکایت در حق
رب فدا آیتین من الملك و علقته خیر و دیدن احاطت قریح
چنانچه باید داد در این کتاب مشق و آناه آنچه از ضمیر در باشد
در هر از ده فصل از که است **فصل اول** در حقیقت و
رؤیت و تزیینات آن و آن معتبره بش ازین در علم
مبین شده هر قوه با بدن که ادراک محسوس کند و در
خیال ظاهر که از سبب و بصر و شمع و غرق و لمس و سنج
که از حس ششم است و خیال که خزینه دار ادراک و واهمه و غلط

و تخیل

متخیله و محسوس روح است نه اعضا و اگر در عضو بسته واقع
شود آنچه در آن بسته بود از عضو حس او باطل گردد و آنچه درون
بسته باشد باطل نشود چنانچه مقرر شد که حس و حرکت اعضا
از حس و حرکت پس با دام که از حس و متوجه باط هر بدن بود اعضا
در حس و حرکت بود و پدیدار عبارت از آنست و سبب هم
توجه و تردد او باط هر یک از قلت او بود که بواسطه کثرت
افعال متکثر شده باشد و طبیعت از برای اخذ فایده بدن منفع
غذا متغول گشته و یا از برای انسداد و یا از جهت شرب
یا طعام خورده باشد و هر یک از اینها چون یکبار از معده بدین
صفت کند و با اعضا فرقی آید آن می ترک گردد و مجرای نفوذ و
تردد نماند و سبب دیدن چهره در خواب یا بواسطه تعطیل
حواس ظاهر و حسیات تعطیل شود و بجز از مغیبات مطلق
کرد و چون مدارک نفس صورت جزا نتوان بود بلکه معنی کلی

باشد متخیله از برای حرکتی که منصفه صورت یا ترکیب کند و این صورت
 چون لوح بر حسن مشترک منطبق هر آینه شده کرد یا بر آنکه صورت
 که در حقایق منصفه مشترک است چنانکه بود و حسن مشترک در پدیدار
 بواسطه اشتغال بصورت یا که از حواس ظاهر بدوشت در شکل و رنگ
 صورت یا متخیله بوقت خواب بنا بر عدم اشتغال بر احوط هر شیء یا
 بواسطه آنکه وقت متخیله را به اشتغال او بجهت یا از تألم او بوقت
 چیز در وقت بیداری بر اشتغال حسن مشترک ظهور صورت
 میسر نشده بوقت خواب بر احوط هر کرد و یا بواسطه آنکه مزاج
 متغیر شده باشد چه که آن تغییر تخیل کرد چه آنچه اگر حرکت و
 حرارت متواتر باشد آتش پدید آید و اگر سرد متواتر باشد
 برف و سرما و اگر رطوبت باران و سید و دریا و اگر خشک
 باشد کوه و سنگ و هوا پدید و مانند آن و از این قسم
 بجز

بجز قسم اول اعتبار ندارد و در قسم دیگر اقبال ضعیف
 و احطام اند و قسم اول بر دو قسم تنوع یا صریح که بتا و امتیاز
 ندارد و این از آنرا جهت الهمی بوقت فرو ماند یا بیدار
 بهران هدایت کند جالیوس در کتب فقه آورده که مرا
 در میان جگر و کبد و ریه میر آمد هر علاج در دستم کردم
 هیچ شفا نداشت چنانچه مسمی تحت نماند در شب خواب دیرم
 که شش پیش من آمد و گفت که در میان خنصر و تنصیر است
 از دست حرکت و بکدر از تاج کتف خون بره که شفا یابد
 هیچ روز نشد فضا را طلب کردم و نسک را بکنودم
 و آن مقدار خنصر که گفته بودم شفا حاصل شد و امم در
 کتب حیل البر آورده است که شش را از زبان بزرگ
 بود چنانچه در دوا نسی نمیکند و هر علاج که اطباء آورده اند

که
 سخن است شب خواب دیر که گفته با او گفت باب بر کس
 مضمون کند تا چنان که در خواب نیست و سبب این آنکه صریح نباشد
 و بنا و دید احتیاج دارد و خواب را با انبیاء و اولیاء و صلوات
 بیشتر ازین در قسم باشد و از اینجاست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرموده روایا المؤمن بخبر من سئمه و اربعین خیرا من النبوة
 و سیر لکن نبوت را بچندین خبر و در روایا مؤمن را بچندین
 از ان گفته اند زیرا که مدت پیغمبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در آن زمان چنانچه شش ماه جز را در بطریق روایا معلوم میگردد و سبب
 در سال شش بطریق و هر دو چون سبب سبب است
 قیمت کنند چنانچه شش خبر باشد و در بعضی تعابیر آورده اند
 که شش را چنانچه است روایا آنست که مزاج پسند متعین باشد
 و با طهارت خواب پسند و در وقت خواب بپوشد

۴	۶
۱۲	۶
۱۲	۶
۱۲	۶
۱۲	۶
۱۲	۶

است

است بر زمین از وقت خفتن سوره و التمس التلیل
 و التین و قشایا کافرون و سوره اخلاص و معوذتین
 بخواند و بعد از آن هم آیه اعوذ بک من شر الارحام
 السجیر بک من ملاحع الشیطان فی الیقظه و المنام و بآیه
 که راست گو باشد و هر چه گوید پیغمبر و پسندیده گوید
 هر چه در خاطر آید فکر در عبارت آورد خواب او را
 اعتبار در نبی از اینجاست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود که اصد فکم حدیثا صد فکم روایا از اینجاست که چنانچه
 در اعتبار در نبی باشد و هر چه آید که در اول وقت رسید
 میوه پسند در دست باشد و اگر شش خبر تر پیدا آید و حکمت
 در آنکه خواب بکند را اثر او بر تر خطا هر چه خواب را
 از تر آنست که از دست بار تعالی از کمال عنایت که

که به پند کان دارد و نخواهد که ایشان در اینج انتظار بماند
و بایک که خواب را با تعبیر در خلوت و بهاسته بگوید چه بگوید
ص الله علیه و آله فرمود لا تقصص الروایا لله بسمه کما است الک
و اگر در اول روز گوید بهتر باشد و در خواب هیچ زیاده
و نقصان نکند چه رسول ص الله علیه و آله فرمود من کذب فی الروایا
کلف یوم القیمه بعد شعره و بکسر گوید که عذر و شفقت
و نیلخواه او باشد چه تعبیر اول است و در خبر است
که از آن مجتهد حضرت رسول ص الله علیه و آله آمد گفت یا رسول الله
خواب دیدم که دختر زادم و ستون خانه ام شست رسول
ص الله علیه و آله فرمود که ترا سر نخ و شوهرت از سفر باز آید
و چنان واقع شد که آنحضرت فرمود بود بار دیگر ترخان
هم خوابید و باز آمد از رسول ص پرست او را
در خانه

خانه نیافت و دختر رسول ص الله علیه و آله از یک از زنان او
پرسیدند زن گفت ترا دختر ترخ و شوهرت ببرد و چون رسول
ص الله علیه و آله بخانه مراجعت فرمود فرمود ضعیفه از حضرت پرسید
حضرت فرمود این خواب را از دیگر پرسید گفت بایک دیدم
حضرت فرمود تعبیر همان است بایک که چون خوابید بیدار
طغیان نیامد و در شکر خیر افتاد و اگر خواب بد بین
باشد در تعبیر از خواب در آید بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرحیم و آیه الکبر بنحو اند و بگوید اللهم انی استودعک و الود
افرد علیک اوتکل فاصرف عینی ما را است و عینی
ما قضیت یا راد البلاء و یا دافع العضا و یا مکر
العطاء و اطهر رکعت و بکس نکوید و صدقه دهند

و در دعا و عبادت کوشد تا حقیقتا بگذرد از دفع
 کند و معتبر باین که عالم و عاقل و برین کار و در است
 باشد و افشا سر کند و پوسته از خدا بماند است
 و معونت طلبند تا آنچه از اسرار غیب خبر دهد بر مناسج
 حق و سنن خواب بشود و چون بپند خواب بر او غرضه نموده
 و معتبر باین خبر کن و شتر لاند است و نام او را بر پرست
 تا تغییر تقدیر یفت و منزلت و پیشه و اندیشه او کار و
 حال او کند و معتبر باینست که خواب را در روز دیده
 بدو شب چه اگر روز باشد یا نزدیک روز باشد
 اثر او زودتر باشد و از خارج و غذا و مسکن و جای
 خواب باین احوال کند و عادت قدما را در خواب

که هر

که چون کس در خواب دیر و روشن غرضه که بر هر نفس
 در کساعت از انوار انبیا و طوبی و امانت از افکار گرفته
 اندیشه تغییر کند و کفشد **فصل دوم** در بیان بخت و نور
 ایند و روحانیات اگر در خواب بیند که نور حق جل و علا
 بر او بتجا آید و در او در دین و دنیا نیکی شود و در این موضع
 که این خواب دیر به عدل و انصاف و فراغت
 پیر آید و اگر بیند که همه با او بیگانه شد در باور
 و اگر مفر باشد بعبادت و خوشنویسی و هر آنچه کند چنانچه
 فرموده خداست یا سیر او بقلب الاله سرور آید
 اگر بیند که باقی دنیا را میگذراند و او در دین دنیا بر سر
 و پیش ملک مقرب گردد قال الله تعالی و قربنا به نجیاً و
 قال النبی صلی الله علیه و آله ما یزیدکم فی النعم انتم یزیدون به او بلیه

او بر این پایه مسکین اگر نیکو کردی از او خشم آید و از او
 اخراج کرده او را از کنه توبه بایر کرد که حق در حق فهم
 اولئك لا خلاق لهم الاخرة ولا يكلمهم ولا ينظر اليهم
 يوم القيمة ولا يذكرون و لعنهم الله و لعنهم الله و لعنهم الله
 جنت فرشتگان مقرر است بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 اسرار ایشان را اگر در نیکو آید و در حق بخت در دین
 و دنیا شرف و منزلت یا و در علم و تحقیق بر او است
 شود و از آن است ایمان دهد و اگر سوار شود بخت بخت بخت
 و غنچه داشته باشد از آن ترس غم آید که در دین بخت
 بخت از این نفع نیست میکند و حق بخت بخت بخت
 اجل او نزدیک باشد توبه بایر کرد و بختی رجوع کند و حکم

عاقبت

عاقبت فرشتگان هم بر این قیاس بود و اگر بخت بخت بخت
 میرود در دنیا شرافت و کرامت بایر و عاقبت شرافت
 بایر و اگر در شهرت محله آید که فرشتگان بسیار جمع
 اند و علی یا عابد آنجا در گذرد و یا کسی بظلم هلاک شود
 اگر فرشتگان را بصورت نماند بخت در دین دنیا و
 دروغ گویند و اگر بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 خانه را از دزد نگیرد اگر زبانی را در خواب بخت
 و از خوابان و اهل شهر اجتناب کنند و اگر انبیا و اولیا
 بخواب بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 با جهل و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و یافتن شرف جاء و اگر ترسش روز و در حال شرم
 بخت بر خلاف این باشد و معلوم بایر کرد که حالت

با چینی یا و با در حال حیات چگونه بجهت همچنان او میر
 بود و عاقبت کار او نیکو شد و بر خصمان ظفر یاب و اگر
 مصطفی را بخواب بپند در لباس نیکو نه جای اگر در آخر
 باشد خدا صریح بر او اگر در ویش بود تو اگر شو و در آن
 زمین خصب و فراغت پریر آید و اگر متغیر اللون دل
 سنگ بپند در آن ولایت در دین شریعت ضعف بر آید
 و میران او فی الجمله دلیر رحمت و در حق باشد جلالت
 و اجله کقوله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
 و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی فقه رأی فی فان
 الشیطان لا یکتب له دیرن صحابه و اولیا و بزرگان
 دلیر خیر و برکت باشد و راه یافتن در دین و تزلزلت
 و اگر

و اگر پادشاه مرده را زنده در خواب بپند رسوم
 پادشاه در ملک پریر آید و اگر در پادشاه افروزی پند
 ملک او زیاده کرده و در نقصان بر این قیاس اگر پند
 که پادشاه بر خوانی نشسته و چیز می خورد و آن خوان از
 پیش رو او برداشته دلیر در از عمر بود و اگر کسی
 خود را پادشاه پند از بند که آزاد کرده بر در خواب
 دیدن همچنان باشد که در فرشته هایت دیو دشمن مجاز
 بود اگر کسی پند که شیطان او را بغیرت از راه باز
 ولایت جدا مانده کافران عز و جبر بپند آدم لا یفتنکم
 الشیطان کا اخرج ابوبکر من الجنة اگر پند که شیطان
 از و قهر کرد بر دشمن ظفر یاب و اگر پند که در بهشت
 است و نیمه باره و می خورد آنکس عالم شو و از علم

بر خود را در پیش برود و دنیا و آخرت هر چه باشد اگر خیر
در خواب بیند اگر آید امید باشد از معاشر باز آید و اگر
از مقصود فان دنیا باشد ستر کند و اگر بیدار شود از خواب بیدار
آمد دلش بیدار و در هر چیز کار دلجو یا باز آمدن از سفر
و اگر بیند که در اینجا هیچ و مشقت گرفتار است آنرا هیچ
مشقت دنیا باشد و اگر قیامت را بخواب بیند دلیر
عدل پادشاه بود در آن ولایت و تغییر قیامت نیز از هیچ
صور و غیر آن همین است اگر بیند که او را چه تشدید معنائش
حساب میکنند دلیران حق مقصود دلجو از دین دنیا که
در آن تشدید کند و دلیر غیر و توقف مراد بود
در دیدن انسان و اعراض از او از آنچه از او بیرون آید
اگر آنکس خورد و معروف بود دلیر است و اگر

بیند

و اگر بیند که او را در هر چه گرفته است مدبر مطلق است و از
کلیه بزرگ شود اما بزرگ شود اما کودک کوچک مجبور
و اگر بیند که در شمع ضعیف باشد و اگر مرد بزرگ را که
بیند که بکند بلوغ را رسیدن کار کند که متوجه
بود گفتن آنرا که در ویش بیند مغفرت است و اگر
تواند بیند بر مال او مسلط شود و اگر مقصود را بخواب
بیند که او را در بوجهر آید از کینه تو به کند و خیر
در خواب نیست و راحت بودم و نهی کودک بکند بلوغ
رسیده نیکو یا سال و زیاده جان و مال دلجو غلام نج
و اگر بیند باشد اگر بخواب دید که کبریا خیر یا بین
مقصود بود اگر غلام شود و اگر بخواب بیند که بالغ شد
پس اثر شهرت آزاد را بر مرد جوان مجبور در خواب

دشمن باشد زن جوان با جمال خواب صورت نیکو
 و لغت شاد و لود زانکه بکجا و بجا سودمند است
 بردند باشد مرد پیر خست باشد و در دست مشق اگر
 جوانی باشد که پیر شد حجت و علم دادند باشد که
 نیک ده نفع و عاقبت محمود شود و پیر خود را اگر جوان
 چینه با طراوت جمال بسیار سادت و بهتر باشد و
 عیش از با قوت کرده و اگر مردش چینه که نور
 سیاه سفید شد مخدوم را و بر او متغیر گردد زن پیر
 دنیا باشد پس اگر او به بیات نیکو و طراوت باشد
 کار او و بطن هم شود و اگر بیست به و ترش رو باشد
 در معاش زحمت کشد و پیر را در صاحب پیر و حیل
 باشد بر از مرد و ظاهر بود اگر چه اقتضای حق است
 کند

کند آینه کور و مرد مجنون با قوت باشد سر آف شتابند
 کار با سبک بود صیقل مرد و پیر و از بزرگ و حیل
 آورد قصاب مجنون ملک الموت بود و لال راه نمائید
 باشد و کار با و همچنین نسبت بهر صفت دیدن سر آدم
 را پس و مقدم مخدوم باشد اگر باشد که سر او در حد باشد
 از مخدوم خود جدا ماند اگر باشد که سر او بزرگ شده بزرگ
 و از آنکه بزرگ باشد اگر باشد که سر او کوچک شده از مرتبه بقیه
 اگر سر خود را با بزرگ سر بهیم باشد و سبب طبع و تغییر بر آن
 نوع از حیوانات کند در قوت و ضعف و تردد و طبع آن
 و مانند قناری اگر باشد که مردم پیش او آیند بار و ساد
 بهتر آن اقرب جویند اگر باشد که از آن بخورد و منفعت
 یابد و اگر از آن بپزند و بیشتر با او صحبت کند روغن
 بر سر اگر باندازه بود کار او از زیست بکرد و اگر بپزد

۳۹
 انچه بود افزوده و در از هر جوانی و زنان و کسرا
 و لیدر افزوده و در از هر عیال و دیگر از انچه بود و ترده
 خواطر و اگر چینه که بهتر از هر مرد و زن چنانکه عیال هر کس
 اگر دایم دارد و بگذرد و اگر در هر عیال باشد یا به و اگر در
 میان امور سپاس چینه و لیدر و زن و عیال و اگر زن باشد
 شایه از شوهر انچه بود و در هر چینه و اگر چینه که عیال هر کس
 تراشد اما نیت بگذرد و اگر در ویش بود از عیال هر کس
 اگر چینه که برست و عیال تراشد برده و او بگذرد و از هر کس
 چه دایم و اگر دایم هر عیال چینه که عیال هر کس و او بود
 و کتایم هر مرد و اگر دایم هر عیال چینه که عیال هر کس و او بود
 شدن شمع و عمل او و مشورت از انچه بود از انچه بود و ترده
 که عیال تراشد عیال بود و اسلحه بود از انچه بود و ترده
 چینه که عیال تراشد اگر شوهرش غایب باشد باز آید و اگر
 شوهر

۴۰
 شوهر نر و شوهر کند و اگر چینه که عیال هر کس و او بود
 اگر شوهر داشته باشد و او را طلاق نماید و اگر چینه که عیال هر کس
 شوهر او بود و او را طلاق نماید و اگر چینه که عیال هر کس
 خود را بریده چینه که عیال هر کس و اگر چینه که عیال هر کس
 زن باشد و زن را چهار و پنج کردن اما نیت و عیال هر کس
 زاده و تفقید آن زیاده و تفقید و اما نیت
 بود و اگر طلاق در کردن چینه که عیال هر کس و او بود
 او باشد و اگر در ویش بود یا از هر کس و او بود
 و لیدر عیال و قدر و منزلت و حال عیال و عیال هر کس
 و اگر عیال ناقص چینه که عیال هر کس و او بود
 و لیدر عیال و کتایم و اگر چینه که عیال هر کس و او بود
 بر آمده است و زن باشد چینه که عیال هر کس و او بود
 و عیال و زن و برادر و عیال هر کس چینه که عیال هر کس

طوق

در نشانی و آثار یک چشم دلیر و شیر بود در دین و دنیا یا
 یا در فرزند یا محبوب و در دلش نامی می آید در خواب چند دلیر
 خلد مرید از سخن و کسر که خاتم سفر بود اگر که از این چند
 تر سفر و ترک باید کرد که باز نیاید اگر پیش از یک چشم یا زیاد
 چند دور سفر بود راه کم کنند و اگر معین باشد در علم و آشنی
 مانده است با پیش و بد کرد اگر کار آید کس بر رخ معنی شود اگر
 در جنت بکشد در اصلاح دین آید شد در چشم مردم عزت کرد
 و اگر در دست سوره چند می آید یک چشم و فرزند اگر بکشد
 بود دین و در فرزند معتمد باشد و اگر از حق چند بهین فایک
 اگر کس چند که پنهان آید شده دلیر و با وجاه و عمر
 فرزند بود و نقصان بهین فایک اگر که بوز خوش شد و به
 فرزند دارد و فرزند آید یا در کار خوش شد و خبر از خوش
 شد اگر که از این چند میان او و فرزند خلف آید

و این مکیه کار با او محکم شد و چون خبر شربت الکحل
الکحل شد که خبر بر او آمد اگر چه در آن وقت
یا بر اگر چه که خبر بر او آمد اگر چه خبر یک
بیک از او جدا شد و اگر چه بهمان قیاس با او
و معتقد و زن و زن و خویش نزدیک شد و صلاح
نشد بر او جماعت با او کرد و جهان دلست و بر
صلاح و فتنه اگر چه که بسیار سخن کرد و کار
یا بر اگر بان خویش را در از چندی سخن بسیار کرد و اگر بان
بجز بسته چندی از او بان پروان شد که دلیر آفت و بیخ
لحا اگر چه که بان که چک فرموده چنانکه خلق او را
فرد گرفته و دلیر شیخ نفقه یا فریب او بود اگر چه که بر او
بر آمده آفت چندی اگر چه که بر حضور و بر سخن میگوید

بختی گستر شد که ظهور بران عزت است و توان دلیر باشد بر ابر
 بسته و چه در آن پیشین و در زیرین که از ایشان خوانند
 فرزندان و برادران و خواهران باشد در آن حیات که میبستند
 از دنیا یا علم و کار و آسایش که میبستند از دنیا یا علم و کار
 قبله و لواحقین که بدان طعام نرم کند بالا خورشید بر
 و زیر خورشید مادر و پدر گفته اند جنب است بخون
 پدر و جانب چپ بخون مادر و اگر میبندد را از این
 نباشد در میان و متعلق و نزدیکی که بدین منزه اند
 بود و غایب شدن دنیا یا غایب شدن آنست باشد
 که بدو منسوب است و افتادن برنج اگر کسی میبندد که در آن
 پستان برست خویش بر آن آورد و فرزند برستد برادر
 یا مادر اگر میبندد منفعت و خطا در دنیا را میبندد در دنیا
 که باستان منسوب است و بگویند در دنیا منسوب است و اگر میبندد
 که جمله

که جمله دنیا را میبندد و از آنکه دلیر باشد برادر
 بسته و تفاوت در آن اختلاف باشد بین خویش
 اگر میبندد که در آن او از زرت و دلیر بسیار گفتگو
 بگو اگر میبندد که از فقره است یا از از زرت و مانند این
 دلیر حضرت و زبان هر که و اگر از جوب و آب که در موم
 باشد دلیر و فاق که کوشش زن باشد و دختر که میبندد
 که کوشش از او جدا شده دخترش میبرد یا زرت
 طلاق دهد و اگر میبندد که کوشش پاک میکند خبر مادر
 خوش بشود و اگر خوشی که میبندد نشان نقصان
 بود و اگر میبندد که مورچه در کوشش او میرود دلیر
 باشد اگر میبندد کوشش و بیشتر از کوشش ما میبندد
 خبره و غریب بشود و بقی طبع حیوانی از آن منزه باشد

که ممکن باشد بآن کشته ریش عزت باشد و هر چه
 و نقصان که در آن بود با نوازه که از آن فکته زدنی
 و این معانی و هیچ از آن فکته زد و ام از ریشه باشد
 و نقصان و نقصان او نقصان بجاء بود الا که نقصان
 ششیم نباشد و چنانچه از دام از ریشه فایده بخورند
 اسراف باشد در هر چه باشد از کار اگر از فکته خویش را
 بارش باشد اگر سرش غایت باشد باز آید و اگر حاضر باشد
 غایت باشد اگر چه بود هر کشته و اگر آستان بود بر راب
 و اگر این زن را بر سر بود هر کشته و اگر آستان باشد
 خویش را در ریش دارد پس از ریش میرد و اگر از
 بلوغ باشد که خداوند عز و جل را در آن که از آن فکته زد
 باشد چون خداوند عز و جل را در آن فکته زد و مانند کس
 باشند

پیش از آن که از آن فکته زد و هر چه از آن فکته زد
 و نقصان که در آن بود با نوازه که از آن فکته زدنی
 و این معانی و هیچ از آن فکته زد و ام از ریشه باشد
 و نقصان و نقصان او نقصان بجاء بود الا که نقصان
 ششیم نباشد و چنانچه از دام از ریشه فایده بخورند
 اسراف باشد در هر چه باشد از کار اگر از فکته خویش را
 بارش باشد اگر سرش غایت باشد باز آید و اگر حاضر باشد
 غایت باشد اگر چه بود هر کشته و اگر آستان بود بر راب
 و اگر این زن را بر سر بود هر کشته و اگر آستان باشد
 خویش را در ریش دارد پس از ریش میرد و اگر از
 بلوغ باشد که خداوند عز و جل را در آن که از آن فکته زد
 باشد چون خداوند عز و جل را در آن فکته زد و مانند کس
 باشند

داشتن یا بگو کند بر دفع خوردن اگر چنانکه دست او
 بسته است یا کار خود را بگوید و اگر چنانکه بسته
 یابد آن او را فرود کند و اگر چنانکه دست او بسته
 کار با نیکو کند اگر چنانکه مصحح بود اگر چنانکه
 اگر چنانکه دست او بسته کرده است و یا که اگر
 دست او بسته باشد در ملاصفت رنج کند و از ترس
 میگوید و نقش بر دست مردان حید و دشمن کار خود
 و بر دست زنان زینت انگشتان و از ترس او بر او
 یا دست متعجب باشد و اگر انگشتان در آید میزند
 دست خود یا انگشتان از بلاد و اوقات و دستان در دفع
 بلا و انگشتان دست در سرخ نماز نیز باشد و اینها
 نماز یا مواد و سببه نماز است و همچنین ترتیب و کثرت
 خدم

خدم نیز بسته و اینها را دلیر و طاعت و پکار و
 دنیا داری انگشت از معهود و اینها را دلیر و طاعت و پکار و
 یا نماز و چند وقت باشد و اگر در ایام فریاد و گریه
 بر خیزد بخت و وقت و طغیان بر و افراط در آن خفا کار
 و اگر ناخن خود را چیده بود در دست تقصیر کند و اگر ناخن
 بر گشته باشد در طغیان و خفا بر آید سینه اگر افراط
 و چند دلیر و اینها را در دست و اگر چنانکه سینه شکسته
 دلیر و خفا کار و اینها را در دست و اگر چنانکه سینه شکسته
 ضیق و حجاب است آن باشد یا در خفا کار و اینها را در دست
 و قبله و ترسیدن و اینها را در دست و اگر چنانکه سینه شکسته
 و اگر سینه دلیر و حجاب و اینها را در دست و اگر چنانکه سینه شکسته
 در سرفه و متاع و خانه و حجاب و اینها را در دست و اگر چنانکه سینه شکسته

خدایا چه کند او را که بر او باشد پس بگویند دل بر کشته
 کار داشت که بگوید که استغفار بر او باشد و چیز که افتاد
 بر آن دارد و ذکر شرف به و افزونید که در آن باشد افزونید
 صفت و شرف او به و تفهیم او به این قبیل و اگر پیش
 که ذکر اولیاست فرزند آن اولیاست و اگر ذکر خدا را
 بریده چند فرزند را زود است و یا از عمر معزول شد
 اگر زنی چند که او را ذکر است اگر آیتین باشد پس
 و آن پس بهتر از آن است یا به و اگر آیتین باشد هرگز با کبر
 خجسته و خیر باشد یا زنی و آن وقت و اگر خوشتر را در آن
 چند از مردان پنج رسد و فرج باشد از غم و اگر مردی بکار
 ذکر فرج چند و اگر کار خجسته و اگر فرج چند از آن
 غمها فرج یا به موی را یا هر چه آنکه باشد حاصل دهد و اگر

خدایا چه کند او را که بر او باشد پس بگویند دل بر کشته
 کار داشت که بگوید که استغفار بر او باشد و چیز که افتاد
 بر آن دارد و ذکر شرف به و افزونید که در آن باشد افزونید
 صفت و شرف او به و تفهیم او به این قبیل و اگر پیش
 که ذکر اولیاست فرزند آن اولیاست و اگر ذکر خدا را
 بریده چند فرزند را زود است و یا از عمر معزول شد
 اگر زنی چند که او را ذکر است اگر آیتین باشد پس
 و آن پس بهتر از آن است یا به و اگر آیتین باشد هرگز با کبر
 خجسته و خیر باشد یا زنی و آن وقت و اگر خوشتر را در آن
 چند از مردان پنج رسد و فرج باشد از غم و اگر مردی بکار
 ذکر فرج چند و اگر کار خجسته و اگر فرج چند از آن
 غمها فرج یا به موی را یا هر چه آنکه باشد حاصل دهد و اگر

اگر پند که در غن میخلط در میان است افتد و اگر چنانچه
 نخون پند و نرا که از کجاست در غن برود و اگر
 پند که ماه جام میخورد و یا غن که سرگشته از یک بار
 است دریم حراحت بین حکم دارد گوشت که ماه جام
 باشد و اگر پند که گوشت که میخورد غلبت او کند معنی مال
 افتد باشد چنانکه اگر غن را حاصلین پند و نباشد
 کند هر کند و اگر پند که غن کرد از کس پروی آید آن
 زن اگر نریم شده باشد از حین غن را حاصلین پند و نرا
 باشد و شد و اگر در ماه جام غن پند و نرا
 کند غایب ماه باشد و نرا که ماه غایب که آن از غن
 جدا شدن باشد و اگر کس در جامه غن غایب کند بر آن
 ششم کرد و مهر او به هر دو اگر کس پند که در برابر مردم

غایب

غایب میکند بول متفرق ششم غن باشد و حدیث چنانچه
 ماه پند بول ماه جام و اگر پند بول که در غن پند
 فرج یا به و اگر و ام دایه او کند و اگر غن پند را حاصلین پند
 غلبه شربت بود گوشت که از این سرین بر کشتاب میبندیم
 که زنی از غن آن مز در پیش من نشسته بود من جام شیر را در آن
 هرگاه که جام باشد بر نهاده و بر خواست بول کند این سرین
 گفت این زینست در غن صلیح و مهر و مهر دارد و او را
 ده نقص که در این بود و مردان حکم بخواهید که در جام
 بول که از مسجید بر کشتاب فرزند آن او خلف شود و نرا
 شد و پدر او در شیر سان او کوفته بود و در خواست
 که بول کرد و دید که بخار از بول او برخاست که ممکن
 و همه جهان را پوشانید گفت ترا فرزند را که پند

همه جیانی شود از شیر پاک در دهان آمد همه جانها گرفت
 و اگر کسی بخواب چینه که از جانی بوی او خون مر آن فرزند او
 در شکم مادر ملوک شود و اگر چینه که با قصد مادر از جانی
 از انوشیروان بردن آید و اگر قصد باشد شیخی بر زبان آورد
 یا کار کند که از ان فخر مانده و اگر آن مادر او از پنجه
 باشد انوشیروان چینه کردن در جواب چینه از کتاف
 کند یا از کار که کرده باشد پیشانی شیخی و هر چه باقی برون
 آید بفرستد و بیل از خیر و مال و قدرت باشد اگر چینه
 که آب چینه بر که اندازد آنکس را جانی نکند و اگر چینه که
 لعاب از دهن او میرود بسیار برت آورد و ضایع
 کند اگر چینه که گوش پاک میکند اخبار خوش شیخی اگر چینه
 که از چینه او خون میرود یا حرام یا بر داری باشد چینه
 از کتاف

از کتاف یا از چینه که تحقیق دانستن کار چینه که در آن
 چینه بود سر زشتی بود است یا کتاف یا کتاف یا کتاف
 غم و اگر است سر بود کار چینه که و اگر کرم بود بخلاف این
 عرق اگر کتاف نشود و اگر کتاف نشود و اگر چینه که از
 استانی او عرق میرود چینه که دارد بر آب
 در تعمیر و تعمیر در دهن کند در اعصاب و غیره و از دهن
 و احوال که مراد طاهر شیخی نشسته کردن از کتاف برون آید و
 کند شستن و مسواک چینه که در دهن چینه که در دهن
 و از دهن برون آمدن و موصاف چینه که چینه که چینه که
 فرج از دهن اگر چینه که چینه که در دهن چینه که بر شوار بر آب
 سوزاند و اگر چینه که در دهن و اگر بطول مر کتاف چینه که
 از آن کتاف خورده و اگر چینه که چینه که از دهن برون او

یکمیرد اگر کسی را قفسش در از چند نر بوده از قفس او مر
 اجد از نر دیگر بود اگر کسی قفس را در دیوانه چند بار اولیا
 نخواهد بنا و اجنبی کند و باشد که بهتر فرمود و مکرر اکثر
 چند همچین باشد و اگر به شراب خود دست چند دلیل رنج
 و شکر خود که در آن است و تر آن است که در آن است و لکن غدا
 شدید و اگر به شراب چند در کار است و قفس چند و اگر غم
 صفر دارد و با هر که در آن است و در آن است و در آن است
 بهر حال در کار دین سیر و جمع باشد و سیر از آب صلا
 که بقی باشد و در آن چند نر بود اگر به سیر است و سیر
 و دلیل است و بود مکرر قفس را سیر باشد و مسافر را زان
 سفر و محسوس را با قفس و زن نیز باشد که اگر زن نباشد
 و اگر کسی اگر در دلتان دهد خوابش درست را بنم
 باشد

باشد از آنچه برسد خواب چهارم دلیل مکرر بر آنست
 مردم مین و مین و مین و مین و مین و مین و مین و مین
 کما که قفس مرده و دلیل در آنست و اما چهارم مرده و در آن
 کما که مین باشد و اگر زن مجهول و در آن کما که مین و مین
 بر این بسته و در آن دست کفن مین قفس بود و اگر در مین
 کرد و یا در او بسته دهد و مین از میان برخیزد کفن
 و دلیل و شام و در آن است و کفن و دلیل و شام
 انفس که مظلوم و مظلوم باشد اما اگر کسی از دهم جوانی بود و
 شبر و مین و مکرر و دلیل مکرر کردن و مین بود و مین
 مین است کردن باشد و در کار با مین است و دلیل مین
 مراد باشد که یک زن و مین و مین و مین و مین و مین
 و خطر و مجادله مین و مین باشد و مین و مین و مین

و اگر برشته زنده بود در آنجا که میزد که مردمان را بیدار
 میکنند در آن شهر و قریه اگر چند که با آنجا بخت میکنند
 فراضی نیست و با مردم آن محمول بسیار و حجت در اخلاص
 دلیل اضطرار نیست بود و حجت در شهر و قریه دلیل طاعون
 و وبا باشد و هیچ در آن عمر و دین لشکر باران باشد
 و مبارزت خواستن که چنین از دشمن باقی مراد باشد
 اگر چنین باشد در شش دلیل حرکت بود اگر کسی را ترس چند
 او را و غیره و نام خواندن رسیدن خبر و عین بود
 یا قن میراث و ک کردن نام حرام و نام بحدن خبر بود
 و نام باز کردن خبر از شهر و اگر نام شهر باشد خبر بود نام
 که بر شوال خوانند دلیل عطلالت بود و اگر نام خوانند و معنی
 خوانند در کار خسته که معنی ورت و لمعا و ست محتاج
 و کتاب را نیز تغییر معنی است بند و بخودین باشد در اول
 فرض حق

و فرض حق نام یا اگر بر سر روغ بندید هر چه را بپسندید
 پسندید و در خواب نیز معنی آن باشد اگر کسی چند که او را
 اگر در ویش بود معنی یا بد و اگر اگر در ویش بود معنی
 آنچه در خواب چند که خود تغییرش نیست باشد که بخود مراد
 خا و دشمن کار دین بود که بخود معنی و اگر که بخود تغییرش معنی
 که سخن بود یا که سخن مصیبت و اندوه بود الا که بار و در
 بود تغییرش بخود یا طلب جماع کردن خواب اگر در سید
 اثر استوت ظاهر شود باطل و اگر در نیجه جمله صحبت کند و اثر
 شهورت در ظاهر بدید نباید معنی یا بد و اگر باز نی
 معروفه صحبت کند و آن زن معروفه را در نیجه دانند
 اهمیت آن زن از منفعت یا بد و اگر پسند که زن را
 طلاق دهد تر آنرا یا بد اگر پسند با فوشتن جماع کند

نو اگر نرسیده باشد که از زنی جدا شود اگر مینه کر باشد
 جماع کند یا با خواهر محبت کند اگر قطع جسم کرده باشد
 باز پیوندد و اگر سزاوار بود بوطن رسد و اگر سزاوار
 تن در دست کرد و باشد که از شوهر خویش بگریزد
 و یا فرزند از او بگیرد و اگر مینه کر باشد باز به شوهر محبت
 کند که اگر که مناسب نباشد طلاق میکند و اگر زن را زنی
 خویش مینه دلیر و شهنشاه و اگر مینه کر باشد با مرد در جهول
 می‌مکند اگر مشکو جان باشد مغفقت باید
 و اگر از تن هر بود عقد در از و یا از اسم نام او و هم
 سر او طلبید بیاید و اگر با بیستیمه نماید که اگر او بیست
 بجای کسی که استحقاق نداشته باشد میگوید که اگر بیست
 جهول باشد بر دشمن ظفر باید و اگر مرد بیست در خواب

چند

چند که نتوانست او طلاق شد اگر سزاوار بود مینه شود و اگر
 در ویش بود تو اگر کرد و اگر جوان بود بخلاف این
 اگر مینه کر زنی خواسته است بقدر چهار آفتاب دست
 و وقت باید و اگر مینه کر بکهارت زن بستن مقبول است
 اگر چند که زنی باز به محبت میکند بر سر او و وقت
 کرد و اگر مینه کر او را رسد کند اگر غم سفر دارد از آن
 باز ماند اگر مینه کر باشد در کارش ثابت قدم شود
 باز نکند زنجیر و غم دیدن مینه کر باشد و اگر زنجیر در آن
 چند زنی بد سیرت کند اما اگر مینه کر دست او را بکشد
 او بسته باشد از معاشرت باز ماند یا مال دارد که حق او
 نمیکند در جرات بر تن مال باشد که حاضر آید و چون غم
 بر او بر هر عضو که باشد آنکه آن عضو بدان منسوب است

منصف یا اگر چند که خود را مسکند از معاشرت کند
 و دلیل در آن غیر بود و اگر کسی را او بشکند هرگز نکند
 و مقتول از و منصف یا اگر چند که کسی را کردن زدند
 و سر او جدا شد اگر بسیار باشد شفا یابد و اگر و ام دارد
 بکند از دماغ کند اگر چند که بدو نیمه کردند هر زن کنند
 که ایشان را نماند داشت و نتواند که طلاق دهد و از هر که
 یا بشد یا کفر تم و ما صلیو و لکن دفعه الله و اگر مرد
 زن را چند که مرد مجهول چنان که از آن طبع بریده باشد
 باز یابد و اگر مرد معروف را چند در حالت و سکر میگویند
 حرام آن مرد باشد و اگر این مرد را چند دلیل باز آن است
 او بود و اگر آن مرد را از حضور یا از انفسه بماند از آن
 کسی که آن عفو بدو منسوب است مسکنا باشد اگر از سر نباشد

از آن

از آن مخدوم و هر ما در و اگر از دست از برادر و سرش
 و ظاهر القیاس اگر چه کشتن را چند ایشان که با او محبت
 بدعت باشد و اگر مرده را بخواهند بپنجه آورانه چند اما
 آواز بشنود این کسی را عتاب آواز او بود و حل چند باشد
 بهمان علت که آن مرده را بوده باشد چنان که اگر عتاب
 مرده بخانه مجهول رود و بیرون نیاید و اگر بیرون آید دیگر
 افتد و از آن خانه صریح یابد و اگر چند که با او مرده محبت
 میکنند حاجتی که از آن جمع بریده باشد بیاید و اگر از
 محرمان او بود عتاب او را نیکو باید داشت اگر چند
 که او با مرده محبت میکنند از عتاب او منصف یا به
 و اگر خوشنیت را چند که با مرده در یک جامه تنگ است
 دلیل در آن عمر او باشد و اگر مرده را تنگ یا برهنه چند
 و دلیل راحت مرده است و آخرت و اگر چند که مرده را

میباشد یا خوار دست او توبه کند اگر چنانچه که قبر مرده را
 تازه میکند اگر گناه باز دارد و طریقه در رسم او را تازه
 خواهد کرد اگر چنانچه که گور میکند سر ایستاده خواهد کرد اگر
 چنانچه که زنده در گور میکند او را از گناه باز دارد و اگر چنانچه
 که خوشی را از جای در آورند از آنجا غایب شود و اگر
 چنانچه که او را گشته از مردمان شایسته و محبت چنانچه که چنانچه
 که مرده را بر جنازه نهاده این کس متعلق و حرمه باشد
 و اگر مرده را بر مادر خود داشته چنانچه که از هر غم خلاص باشد
 و اگر ایشان چیز برود چنانچه که بر او رسد چیز خود
 در خوان نشین که در آن طعام باشد و لیکن در از آن غم باشد
 اما اگر چنانچه که طعام در کلور او گیرد و لیکن بهار و مرکب او
 باشد یا مرده را چیز خوردن نکند پس و از ایشان چیز
 یاغی

یاغی مقصود مرده که امید از آن منفعت شده اگر مرده را
 برداشته باشد و میبرد یا حرام یا باید اگر چنانچه که در هوا
 میبرد و لیکن یاغی بزرگ و منفعت بود و سفر با ستم و یاغی
 مراد و اگر خوشی را از بر این نزدیک چنانچه که نزدیک کند
 با فایده و اگر چنانچه که چنانچه که در هوا است یاغی و لیکن نزدیک
 آمدن اجنبی و در عروسی ماتم بود و ماتم عروسی در شستن و لیکن
 بود از کار خدای کردن و خدمت کردن یاغی یاغی یاغی
 خسته کردن آثار حکمت و امر و نهی و امن و عدل و انصاف
 و اگر چنانچه که معنی منسوب حکمت به اندودین و دنیا جمع و
 اگر چنانچه که معنی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی
 شود و اگر چنانچه که معنی منسوب چنانچه که از نزدیک آمده باشد
 مگر چنانچه که معنی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی یاغی

دو دست پا در جاده دلیر غلام و جوار پا و اگر بایستد
 اورا بجزیر متهم کند که از آن پنهان باشد که کفر لغایافان
 مؤذن اینها العبر انتم لسا رتون و اگر چید که با کس میاید
 و میره حج کند اگر چید که نماز میکند و شرائط از کار او بجا آورد
 در حق و اینها چید از اوقات و قصود که دارد و بید چید
 که پیش نماز میکند مقصد از قوم مرگه اگر چید که از قصه چید
 میکند به آنکه بجزیر گوید بعد از آنکه بگوید چید و قوم او بر او
 نماز میکند یا در موضع که نه جابر نماز چید یا قبله بر او
 کردد انکس در حاجت ما مختار شود و بر شوال بر جان رسد
 داشتن حق از اوقات دنیا و باز ایستادن از کارهای
 ناشایسته رکوات دادن نام میکند حج کردن مقصود نیست
 بود اگر خوشنود راه را که چید از هم آفتاب این شود که کفر است

و من

و من کمان و خنجر آینه قرینایه کردن از آن نشسته و غم خلاصی
 باشد اگر از این چید که قربان میکند فرزند شایسته اگر از این
 چید که قربان میکند از او در باید اگر بسیار چید شفا یابد اگر
 چید چید مدای در رحمت یابد و بید بجزیر الهم و قرب
 کردن چید با نام بزرگ آب زمزم علم شریف چید و منفعت
 دین و دنیا که حاصل شود اگر کردن نام و در هر بزرگ چید
 از جواران و حیوانات چهار پا یا بر است چید نشسته
 چید ولایت و ولایت باندازه یابد و بیکور و رفقا را چید
 و اتفاق که در این چید زیاده و نقصان ولایت چید و اگر چید
 که بر این نشسته میرود پاوش بر باید باندازه اتمت و محقر
 خوشنود و اگر بر این نشسته چید انکس ولایت یابد بیکور
 رسد و اگر کثرت چید زیاده و فرج چید و اگر از این چید مدد
 کار دنیا بود و اگر سمند یازد و چید دلیر سار بر اندک لجو

خبر

و اگر این چند دلیل شود پسند بود و اگر نشد
 پسند صلاح کار دنیا باشد و این زن باشد شراب سال
 سلطان باشد جلالت خدمتکار اگر خوشن خلق را بر سر پیش
 ردیف دیگر بر آنست و لایق باید به نیابت او اگر چند
 که اسیر یار در دهی یا شهر آمد بزرگ آنگاه رسد است
 سفر باشد اگر پسند که بر استر ماده نشسته دلیل در از غرض
 باشد عقیق مرد بدعهد بی وفا بود و اگر پسند که عقیق را گیرد
 کار طلب کند که بدان برسد خروس مرد عقیق باشد و درم گرد
 ماکیان خادم و خدمتکار و بنده باشد و اگر پسند که ماکیان را
 گشته که کز یک کجرا بکارت برد که بوتر گشته باشد و حاجت
 بکوتره زن باشد و اگر پسند که بوتر بسید بکایب آویش
 منفعت بسیار یابد و اگر گشته بوتر بخورد از زنان نصیب یابد

کبد

کبد زن بکودنا و اشی بود اگر پسند که کبک را کشت
 حاجت نیابد فاخته زینت پیدین بوی میسر کند غلام بوی بوم
 دلیل چای بود بوم دزد یا سوکت بود هر چه مرد پسند
 که خود را بعلما مانده گشته بخت مردم بزرگ و گوشت
 و پروا مال بود و بخت او فرزند و بسیار از کجاست او
 ممتز و مال یان بود آشیانه نفی که در کار زمان بود
 شفاش خویش بود مرغای آیه مال و ملک باشد و هر چه
 از ایشان زیاد بود درین معنی زیاد و اگر مرغ آیه گردد
 ملک و مال یابد باندازه پسند و اگر فرد باشد اندیشه
 بود اما گوشت و پروا و همه حال بود و آواز ایشان
 خبر بارنا خوش اگر پسند که بر استر ازین و پالتا نشسته
 آنکس کز یک خود یازن کند و گوشت استر مای زین بود
 و شیر استر ترس و بیخ بود و اگر پسند که بر استر کشته

بازن او خیار است که در حرکت بود اگر خود را با بار پند از حرکت
 منفعت یابد اگر چنانکه شیر او بر خود دارد باشد و اگر چنانکه خور را
 کشد و از شیر خوردن گوشت او را در دهان بسیار محبت خود
 کرد و اگر چنانکه از خور یا آب یا از غنای فرقی اند مقصود بر
 و اگر آب یا خور را که در پند چندان فرقی را در حق کند یا کسی بسیار
 که باز نیاید و اگر خود را پند که استر شده از سفر منفعت یابد
 و اگر آن خور استر شده از سفر منفعت یابد و اگر استر شده
 از دزد احتیاط کند و اگر در پشت گیرد قوت یابد و محبت
 بخت باشد و بخت خود بول او پس ندیده بود اگر چنانکه که در حرکت
 که منفعت یابد شتر اگر شتر را شتر زشته پند و لیکن
 بود و اگر چنانکه که در شتر بسیار است و لیکن قوت بود و اگر
 چنانکه شتر در عقب او را آید از بعد احتیاط باید کرد و اگر
 شتر را چول در دهر یا محله فرقی آید در اینجا بسیار از دهنش
 رنج

رنج یابد که او در سفر است و اگرانی و از زانی باشد اگر گاهی
 یابد یا پند یا خور و بر دیگر آن در آن منقش بسیار
 بد و درسد و غیره و از سایر بفرید و لاغر گاه بود و اگر چنانکه
 گاه و آن زرد و سرخ بار بر نهان که یا خداوند در شهر یا در
 دهر میروند در آن موضع بسیار شد سر کین جمله بهایم فرست
 باشد که گشتند غنی بود یا زن بر سر اگر چنانکه که گشتند
 گشتند از فرماندیر جانشین شد و دیگر بهایم نیز همین حکم دارد
 کشتن میش سلطان بود و شتر محکم بهایم بهایم بهایم بهایم
 که قضا قرآن میکند بنده آزاد میکند یا اسیر را اخراجی
 بزرگ و میش اگر از پند منفعت یابد از مردان و اگر
 بود از زنان آموگنیک بود و خوش زنی پند که الفت
 بکشد و پادشاه بجز بود و اگر کس خود را بر فید سوار پند محمول
 شده اما اگر برود پند آن را اطلاق دهد شیر پند

بود و مردی که شیر را میخورد چندی بر دشمن ظفر یا بید
از شیر هم ظفر بود و یا فتن مقصود گوشت او خوردن فتن
مان بود از پادشاه و دشمنان و مومنان چنانچه در روایات
وقت در مرتبه هر یک باشد خوک مردم حرام خوردن و شیر او
محبوب است آنکه اگر خورد و گوشت او محبت بود
سگ دشمن ضعیف است و بگاو دشمن فرومایگان اگر چنانکه
جمله او بدرد و یا او را بگاو مقصود است از دشمن و غصه
با او و اگر چنانکه سگ فرمان بردار او باشد و سگ باشد
او را خیس موش دزد باشد اگر چنانکه گوشت کباب
یا چغندر از او بخورد آنرا از او زد و بدین باشد باز آید و اگر چنانکه
که کباب او را بخورد یا میکرده بیمار شود و کباب و شتر در
منه زیاده اگر کباب این بود گفتار زین باشد بدست
و اگر چنانکه موشی طعام او یا چغندر که بهر مستغنی دارد
میخورد

میخورد زین او را جامه نر میزند و اگر چنانکه شیر او خورد این زن
با او خیر است کینه و اگر گفتار زین باشد دشمن محض است کینه
پادشاه عالم بود و مردی که زین و خشم نیز باشد اگر شیر او
بخورد رنج بیند و باده خویش بکشد و فریبده بود و اگر چنانکه
که باز باده باز میزند زین را که دست دارد بیا به کشف
مرد عالم باشد اگر او را در منزل میزند علی باشد ضایع و اگر در
موضع عالم چنانچه فرزند باشد مادر دشمن بود همان اگر چنانکه
بود ضعیف باشد و سگ دشمن قوی تر باشد هر چه در آن باشد
و شوکت چنانکه زیادتی و شوکت دشمن باشد اگر چنانکه گوشت
مار خور مار دشمن ببرد و اگر از دشمن ناخوش شود و اگر او را
منقذ خویش بیند پادشاه هر یک را بیاورد و اگر مار سفید را بکشد
پسند سخت با او باشد و اگر ماران بسیار منقذ خویش بیند
لشکر کشی گردد و اگر از مار ترسد و او را بیند از دزدان
ایمن شود هر چه از آن ترسد و اگر از اینها و لید امنیت

و فرستادند و اگر چه در این زمانه فروخته
از پادشاه هر یک را و رسد و در خانه خویش بپزند و
بشد و نم نم زدند و نم نم زدند و اگر چه در این زمانه
بود که نیک او در خانه خویش بود و اگر چه در خانه
خویش بنی بپزند و در بنور و مکی مردمان سفید بود و هر یک
بود و بفرستادند و هر یک را و رسد و در خانه خویش
باشد و کثرت ایشان باشد و هر یک را و رسد و در خانه
بر آنکه اندیشه و نم نم زدند و نم نم زدند و اگر چه در این زمانه
محبوبان باشد و هر یک را و رسد و در خانه خویش
بپزند و اندازد و از پادشاه قاهر باشد و اگر چه در این زمانه
باشد اما اگر از این مرغان نیامخته باشد اما اگر از این مرغان
نیامخته باشد و فرزند بود و اگر چه در این زمانه
اعلی سلطان او را منعاده شود و اگر چه در این زمانه

باشد

در این زمانه و اگر از ایشان که نذر کنند باندازه آنکه از پادشاه
بپزند و رسد و اگر از ایشان که نذر کنند باندازه آنکه از پادشاه
در میان حلی معروف و مشهور گردد و دیگر مرغان سفید بپزند و
وقت و نصف ایشان همین قدر بود که کلان و در خانه خویش و در خانه
کوچک بپزند و اگر چه در این زمانه که کلان و در خانه خویش و در خانه
بپزند و بپزند و هر یک را و رسد و در خانه خویش
پادشاه و هر یک را و رسد و در خانه خویش
و غریب باشد و اگر چه در این زمانه که کلان و در خانه خویش و در خانه
شکر که کند که از آن مغفیه باید تذکره و مرغان را و رسد و در خانه
محبوبان باشد و هر یک را و رسد و در خانه خویش
از دره از دره دنیا نزدیک آمد و در این زمانه که کلان و در خانه
در پیش آمدند و هر یک را و رسد و در خانه خویش
خایه هر مرغ باشد و در این زمانه که کلان و در خانه خویش و در خانه

بهرین یایا شود و بی بود و اگر بسیار باشد و بزرگ باشد
و ما به خود انوشه باشد و آنچه در شکم او یابند همه
بود شکم دشمن بود و دزد و کشت او خوردن می بود
اگر کسی از صبح یا بعد از ظهر دیگر از جادو سرخ نشود چنانچه
میراث و و قیصر عظیم هم در آن دیار کارها و عرصت پیدا
شده در آنجا علیرا که در خواب میخ چید پادشاه
یا عالم خیم بود و آنجق با میخ آمیختن با یک از ایشان باشد
و میخ با بعد و برق پاوش هر هبیت بود و اگر چید که از میخ
پاره بیافت یا بخورد یا تقریبا از آنکس از پاره یا بد و ما
بطریق حکمت کرد کند و اگر چید میخ جمله او از و کفر یا خضر
رشته باشد از هنرنت با بر تو و اگر در محله و سرای یا بد
بما و فتنه بود و اگر با د ان چید که از ناوه دانه آب

میره

میره و برهنهها در بنی از لای دیار زرد شود و اگر از ناوه
باشد که در موضع مخصوص باشد و بی بود که آنجا رکنه شود و اگر
عکس که چید که بسیار نعمت بود برف چون به کام یابد
فراغت بود و اگر رخنه وقت بار و عفت و لکر
نیز بود اگر چید که برف میخورد و در پشته کمرک و بیج بلبل
رنج باشد اگر چید که برف آب میخورد و لیرت در بود و فتن
مراد و باز کشتن رعد هر چه میخ دارد و دلالت کند
بر صحت و عذاب که تابع آن باشد و اگر با رعد برق باشد
از او زهر تر پدید آید و اگر در بیمار رعد چید یا باران
تغیاید و اگر دام دار چید دام نهد و بگذارد و اگر محبوس
چید خلاص شود برق میخ را بد پشته و میخ را طبع
کود سم او آتور بر یکم البرق خوانا و طبع کیر و کید فتنه
و بید باشد سید ب دشمن باشد و غم اگر چید که از ان

بگذرد از دشمن و غم را بیاورد همه آبها را بر سر زمین
و آب بیاید چون غلبه کند و همگی بر زمین میفرودد باد
چون بافت بود و لیس ترس و غم باشد و صوفی چون با او تا
و کرد و اگر بنا بود و اگر آب کند و در خفا او را کند و لیس
بود در آن ولایت یا آب یا فخر خسته باشد و خود با او
الافات اما اگر باد در فرج بود و باد تا یک و چهار باشد
و لیس بگوید عیش مردم چون لیس در راه است و فرج
از غمها نرم و خنک کادین دنیا باشد سر در هوا و لیس
بود و دشمن که از آتش بود راه یافتن باشد و درین جهان
تا یک باشد این و اگر باران بیاید بر او و او را در ده کو
و باشد که محبت افتد بران قواب بهتر است بود و اگر در
با آتش باشد اگر آنرا بکشد و زنده رزق باشد و خسته بود
و اگر

و اگر نه چنین بود طالع و اگر آتش سر آمد و در آن وقت بود
و اگر چند که از آسمان برین میاید از آن میسر باشد و اگر
پادشاه و اگر چند که از آتش سر آمد و در آن وقت بود
و تقوی کار کند و تقویت پادشاه میاید و اگر آن
کرد و اگر از آتش سر آمد و اگر آن کار کرد که بسبب
از در و لیس برسد و اگر آتش از در و لیس برسد
منطقه یا بد و اگر جسم سوخته شود یا نذر آتش
رسد و اگر آن سوخته باشد و اگر آن سوخته باشد
مفسر باشد و اگر آتش بر او در و لیس
از کار پادشاه و اگر آن سوخته در و لیس
همچنین و اگر از آتش سر آمد و اگر آن سوخته
خراش و فرج از غم صاعقه و اگر آتش بر او

۵۹
اگر چنانکه در پهنای آسمان هر چه میسر کند و هر که کند
و اگر از آسمان بقیه آنگاه هر که کند و اگر چنانکه نرسد
رسد در دین دنیا بزرگ شود و اگر چنانکه در آسمان دست
در رسد آویخت کار بزرگ یابد و اگر از آسمان چنانچه
بارانها نرسد آید آفتاب پادشاه بود و ایام هر صفر
پادشاه نرسد ولایت بند و اگر چنانکه آفتاب پادشاه
یا در از نور چنان شد که در نظر نمی توان کرد پادشاه
و توانائی یا بر باندازه خویش و اگر در خوشی خورشید
چنانچه صحرای یک شود و اگر آفتاب را در آسمان پادشاه
چنانچه در روشن تر او بر حباب یا بر تن انداده پادشاه
پادشاه نصیب تمام یابد یا نرسد خواهد و اگر در پیش آفتاب
تاریکی چنانچه مشک بر کار خویش قادر کرد سایه عالم
یا زاهد

۶۰
یا زاهد هر چه در همه وقت ماه عجب باشد عادی یا زاهد
پادشاه یا عالم بزرگ یا خوارم بگو یا مرد باورع یا زاهد
بود و اگر چنانکه در روشن تر ماه بزرگ باشد این زمین
از نور آفتاب پادشاه منتفع یابد و اگر بگوید یا زاهد
در این بزرگ است و خوشی چنانچه بزرگ است یا زاهد
بخوابد یا نرسد از نور که دیده پادشاه و اگر پادشاه نصیب
این باشد و اگر از آن کند که ماه در کنار او فرو آمده شود
بزرگ که یا بر در تاریخ آمده است که هر چه میسر می شود
و حقیقه را از بر این اختیار کرد و در او بر او بر او
از سبب نرسد بر صفتی گفت شرب خواب دیدم که ماه از
آسمان جدا شد و در کنار آمدن از خواب بیدار شدم
و این خواب را بنویس که گفت او چو پادشاه است و در او

من ز دو کت بخوارم که هر یک با دست یا بر دود که را و با
این اثر از چوب است و آفتاب به مادر و پسر باشد و با
که در اول ماه چند و لیبر و دیت نو یا فرزند باشد یا اگر
باز آمدن بر آن باشد یا منقح و سارین نیز حکم دارد
چند نو و اگر ستاره روشن است و مجمع چند کادبر و اگر
ولایت منقسم یا بر آن مجمع و تاریک چند بقدر آن بود و اگر چند
که ستاره را بخورد مردم جمع شود و اگر چند که آفتاب
یا ستاره روشن از میره و لیبر باشد و اگر کاداد و هر شتر
بیا یان رسد خط و د پسر یا دوش بود زهره دن پاوشه بود
مکرب میرنج سپاسار و امیر عرب است منشر خاندان امیر
و این پاکوشه بود و صحر صاحب عبداله و آقا علم بالله و سبحان
همعظم در آن رسفا دلیل نمفت بود اگر چند که بر زبان
بنایه

صحر

دست نمیکند بخت یا بر که بر آن کار و دنیا بسازد و اگر
لرزه بر آن زمین باشد آفت باشد و اگر چند که آنچه در پیش او
برین خورفت سفر کند از جانب یا دشا و اگر چند که
زمین خاک که نم خورد بگر و حیل و محنت کند و بخورد و اگر چند
که زمین در نوردد و لیبر و فوات باشد بود و اگر مختصر
نوردد و لیبر معیشت باشد و اگر زمین اگر تر اند بقدر این
و اگر چند که زور بر زمین باشد لیبر و فوات او
بود یا سفر هر کند و اگر چند که زمین لیبر کند و آب بر آن
مراد و معیشت حلال باور شد و اگر چند بود و اگر خوشین
در صحران فراع و مجهول چند سفر در آن کند و اگر حمران
معروف چند سفر نزد یک کند بیا فیروز یا فتن بود از
رنج عقب ایک اگر آنکه چند باشد با هم خاک و اگر

بسیار بود و مشغول غلبه بود که پادشاه بزرگ و تخت و لایه
خویش را بر سر کوه بلند برپا داشت و اگر کسی میخواست
بگذشت از یازده پهنه و اگر کسی که کوه میره و تخت بلند
پسندیده بود که بر آن رسد و همچنان هر چند که میسر بود
آمدن از بلند رفتن بود و اگر کسی که هر اقبال ازین
تخت ولایت در آن رسد و بر اهل آن ولایت ظلم کند
و اگر کسی که کوه بلرزد و بازستد و بر کسی که ولایت
را بجز رسد اما قاتلش خیر باشد راه شایع دین و سلسله
بود و هر دو شتر که در آن میبندد در کار دین و دنیاست
مسکله و تار یکا یکا فلان و اگر کسی که در راه میرد و
دارد و لیدر پاشی و قوی و مغرور و دریا پادشاه بزرگ
بزرگ بود و اگر از دریا و آب خورد و یا بر دارد از پا
های و منفعتی بود و اگر کسی که جمله آب دریا بخورد پادشاه

یا بچه

یا بچه و پادشاه یا بد و اگر خوشی را در کشتی
دکتر پادشاه و خوش کند یا از آفات نجات یابد
و اگر بر خشک پسندد لیدر خزان بود مگر پسند که از آن
کشتی برون آید و لیدر سلا متولد و اگر کسی که بر آب
دریا میرد و بر پادشاه بزرگ مستول شود و اگر کسی
که از کشتی بکند در آمد بر دشمن ظفر یا بر آفات
برون آید و اگر کسی که در دریا غرق شد و حساب
و کتاب را بدست بماند و رحمت یا بر موج ریخ منفعت
باشد آب صافی و آب خوش عیش بود و عمر دراز و خوشی
بفشد این آب جوئی اگر بزرگ بود و بچه چون و در جمله
و فرمان دهند بود و اگر کسی که بدان کند و از آن
و هوای برون آید و اگر از آن بخورد از مایه او بهره یابد

و چون خورد بر این قیاس و مرد عالم نیز بود خوش که مرد
 سخن و عالم باشد و زن خیر و منفعت آب بخوریده اندیش
 بود چشم خیر و منفعت که وقت باشد اگر مرد و عقیق بود کار
 همچنین آب چاه انباشته بیند مایه مجموع و خوشتر است
 و قلعه و حصار ابر و دنیا را هم بود و اهر و دین و اهر و
 و بر هر کار و دیوار مرد باشد و خوش که کسر که هیچ در دنیا
 او باشد سر آن دنیا باشد اگر بزرگ و یکو بیند و اگر کوچک
 و فرج یابد و اگر گشت و ناخوش بیند ایضا این گوشه
 فاسق را ازندان بود و دنیا و ابر و ابله و در وجه و
 حاجت و گوشه از از هر دیدن ملک بود و اگر بیند که
 در گوشه میر و ابله بزرگ بخورد و ایوان مرد بیند
 قدر باشد برنج خطر و آفت باشد و غرض آن دین دارا بود

منظر

منظر مرد مظلوم بود روزنه و لایت و تجارت خانه
 و صنعت و در سر آن و زن نیز باشد و واقعه مرد و خانه بزرگ
 و منفعت که بود و خانه از کهر خشت دیدن به از آنکه
 از کج و آجر اگر کسر شود و خانه بیند که درند آشته
 باشد از معاصر قیاس کند و اگر از خانه از از ریشه باقی
 بسوزد و اگر خانه از آن بیند و لیر در از غم بود با هم
 سر آن زن بود و مرتبه مکرر باشد از جهت زنی دار
 جهته نادران هم سر آن بود و منفعت آنکه رباط دنیا
 باشد پس مرد بزرگ بود که مسیله او بخت و در سه
 ستون هم مرد بزرگ هم سر آن باشد خشت خسته مرد و منافی
 باشد خشت خام هر خشت هزار در هم باشد و سر آن نیز باشد
 یک مرد و مکرر بود که اگر کسی بیند که در خانه نقش میکند

در آن خانه که گشت و خدمت بر او مقفم در پند قرار بود اگر چه
که مقفم بر او افتاد از مردی که بر سر آید یا غایب می باشد
هم سرای او پیش آید نزدیکان کار به ترش بود چون غار
در روز و صدقه اگر عینه که بر او میرود او در هر روز
یا هر دو کال بر او سرای خدمت بود اگر خود را در دکان
نشته عینه عزت و مرتبه عظیم باید ملایق زن باشد و خزینه
بچنان در سر آید که خدمت آید سر را بود در خانه زن باشد
و در روز زن بر او در هر روز که در دست زن او زن بود و عینه
و اگر کسی عینه که در سر آید میرود بر خصم غایب که گوید
و از خلایق الباب نازد و غلبه فایده غلبه حلقه در حب
در سول بود اگر کسی در سر آید عینه زن نشاید که راجع
استانه در زن بود عینه دان آنکس باشد که در خدمت
سرای

سر آید بر او پیش او در از مردی که بر سر آید
شهر مرد و شکی دارد باز در دنیا بود و شکی و از آن
همان است که اگر چه که در کار با آب خوش می کند
از غم و اندیشه بر او مر آید و اگر کار با آب پند و شکی
کنند از بهر آن که در آب که خوردن دلیر می باشد
بود و آب سرد خوردن و بر آن غم کردن و دلیر می باشد
و خوش خوان عیش بود و اگر کسی که گمان می کند حاجت
که دارد بر آید کلشن مرد بر سر که دلاست نیز باشد
اصغر مرد بر آید یک یک حایب و حال است بر او
باشد به سبب که مصالح مرد با برت زبان او بود و غم
نیز باشد و اگر کسی به آب دانه پند کلشن به فایده بود
و اگر کسی که آب می خورد اهل او نزدیک آمده باشد
کعبه خلیفه و بر او که درجه و میراث عدالت هر که کعبه

بکتاب چند در خبر در اینجا افتاده و در پنج و شصت و نه نام از آن
 بقرینه توان داشت و اگر خویشین را در کعبه چند از اینها افت
 این باشد که در اسم و مخ و خوار است اگر چند که بگویم هر چهار نفر
 معزول باشد باز بر سر خود و اگر باز بکتاب است بود که اگر
 مسافر است به کتابخانه افتاده و در هر آنکه که باشد
 داشت باید که به جامع و دیگر کتب و کتب بود آنچه که از خود
 و اگر چند که در مسجد جامع نماز میکنند سفر کنند که در آن مسوئال
 داشت باید و اگر چند که خطبه میکنند و اگر از این خطبه است باید
 خداوند که خطیب باشد و لایق به بزرگی باید و خطیب معتمد
 او شود و اگر به خطبه از این نیست به نام او از مسوئال
 و یا در آنکه افتد و اگر چند که نماز میکنند و در آنکه بکتاب است
 حج کند و در مسجد است تا که نماز او و جویم شود و اگر در آن
 بگوید در حاجات او و لایق به سواب بر آید بحراب نام امام در آن

قوم

قوم باشد که بکتاب و یا مشغول و اندیشه مند که عفتی بکفر
 سلامت بود مناره مرد باشد که خلق را بکفر صلاح عفت
 کند و خطبه در آن چند خطبه باشد و در این جمعه نیز
 همین محضر دارد و منبر که اگر خویشین را در منبر باشد اگر
 کسی که در این منبر خواند سخن و عطا و حکمت که بر آنکس
 در جمعه بزرگ یا هر روز یا در وقت صیبت نام میند و اگر از
 این منبر باشد که در آنکه در فقیه شود و از در خانه
 افتد که در چند که اگر از این است از جانب پادشاه باشد
 و اگر خویشین را در آنکه افتد از قدر پادشاه در کار افتد
 که با طری باشد و قس اگر چند که تا قس منبر نیز خبر را بکفر
 و اگر خویشین را در آنکه افتد یا در کتب طریقه هم در کار به طری
 افتد زنا و فرزند باشد بلکه بسیار صاحبان شود و کفر

۷۱
 و اگر شد به کار جود بفرستد معلوم شود که صورتی باشد
 اگر چند کسبت هر چند در این دور که کرد کارش کارگاه
 فوت شده باشد و پیشه و اندیشه و حجت از دست برآورده
 در این که منفعه بخشد و اگر خود را در کورستان بخشد
 کار و باغی افتد که دیگران از آن خبر نگیرند مردی با حرام
 بود تا بوی که ترک بخشد و این منصف در سینه و دلایل
 و سبع مائه بخیر بخوابیدیم که از پس تا بوی میرفت
 جمع گرفته و در پیش پاشیده و نیز شده و به شرم و تهنیت
 جلوس نمود خاتم المار و صاحب شد و این یکینه را نیز با آنکه
 از امثال آن معانی محمد بود بجا نداشتند از تمام میفرمود
 بر وقت سوره غاشیه و عطف محضی است و اگر کسی را
 در تابوت باشد و اگر از دشمن ترسد او را اظفر باید و اگر غایب
 بساطت باز آید فصد ششم و بیاض و جویسان و درختان

و میوه

و میوه و نمک است اگر با در خواب میباید رزق بود
 و آیا در خواب آن حال که در آن درختان مردان
 باشد و تفاوت این که بزرگ آن و اگر خود را بر سر خمر
 پلید از آنچه ترسید یا به شکوفه درم و دنیا باشد و خست
 خرمای فرزند باشد و با صلال و مرد عالم بسیار منصف
 شریف بود و هر آنی که در دشت خرمای پند آنی بود مردم
 آن دایره را و بر کمال درخت و صلال بود و حق خوش و اگر
 بر دشت بر کس پند باران و اگر حشمت یا بخورد و در صلال
 بود و حق بشود و اگر چند که خرمای از خرمای است بشو او را
 اند و استغاده بود و علم عالم نیز باشد و اگر چند که خرمای
 بشو گفت و آنکه آن اورا میرون او را از زنده کنی و آنکه آن
 نیز سواد و طب خوردن خرمای دادن باشد و شیر ادا
 اما اگر نه در وقت چند چهار روزه و باز کارهای آنی
 سودمند به مگر خوردن سخن باشد که مردمان را خوش آید

شکر حاصل و تنی خوش بود و هر آنچه بخورد و بیاید هزار دنیا
 و هزار دویسم بود و دخت آنکه در روز دوشنبه بود و هر آنچه بخورد
 منفعت بود برک آنکه از دیشبه باشد و سیار دخت مرد و بخت
 بود و میوه او و منفعت باشد آنکه هر چه بخورد
 در وقت چند منفعت بود و اگر سیاه در وقت خود بخورد
 انزلیه و پیش بود از کار و در وقت حاصل بود و میوه
 این بخور دارد و اما تا باشد که بعد از دخت چند سیاه
 سفید یک لاله خرم حاصل بود و دخت برادر و خواهر
 شفا و روز دوشنبه و غریزه هر چه باشد بخور و دیشبه
 چهار لاله دخت شفا و مرد و اگر دیشبه بود که در وقت
 و در جویان ملک خود دخت از دوشنبه و مرد و سیاه لاله
 باغ غریزه مردمان با همست لاله اگر چند که خیار و باد است
 میوه و شفا است و خور آرد و ترنج اگر اسیر چند سال دنیا
 سینک

یک باشد اگر یک یا دو چند فرزند بود و هر چه بخورد و بیاید
 باشد و اگر این چهار تا و سیتر چند و دیشبه روز حلال بود و صلاح
 دین دنیا بود و هر چه از این ترش باشد انزلیه بود و دوشنبه
 مرد و منفعت و باراد حاصل بود و اما هر چه بخورد و ترش
 او و خیار و لاله بود و دخت آنکه مرد و سیاه باشد و اگر آنکه سیاه
 از او دیشبه یا ترش دخت چند مرد و ترش باشد و بار او مرد و سیاه
 که در ترنج است آرد و دخت سیاه از آنکه بود و مردم
 این صورت و دخت سیاه و دیشبه و ترش از دخت منور و سیاه
 مردم سیاه سیرت و فرزند باشد و چه بخور مردم میگویند و فرزند
 سینک سیرت دخت ناز و مال بود که در آخر ایش بود و دخت
 کند و مرد عالم و طبیعت بود و مردم منفعت و آنکه میخواست و
 نفس و بار دخت او خور دن و دیشبه و ترش و هر یک
 برتر که لاله باشد دین و سیاه بود و غریزه و کشت علم و دخت

حلال اگر گشت در حضور بود و لیکن بود بر مرد و ماه اگر
 جمع شوند اگر چنانکه آنرا امید دارند و لیکن بود و هر چه از آن
 سبب بود و لیکن گشت بود و وقت گشت و لیکن گشت است خوشه
 اگر بر ساق پیاپی چند و بعد از آن دانه سالها بود اگر در
 غرض بر آن بود که جمع اگر چنانکه گشت میگفت از مرد و اگر
 منفعت یابد و اگر چنانکه امید دارند و در غرض بر نهند
 تمام از جای که امید دارند حاصل کنند مگر با پند که
 پنج بخت آورد پنج و جای که پنج آورد مگر با پند که
 اگر چنانکه از این نان خشک یا پنجه میخورد آنرا پند بود
 نفع بود میان پنجه یا میخورد از جای که امید دارد که مال بود
 پنجه یا مال بود که نماند یا صحن در جای که وقت داشت و خوشه
 باشد کسی از آن و نیز که بود و اگر در گشت باشد فرزند لوط
 و هر پنجه یا پنجه در و نیز باشد بخت که یک یا سه بود و خا

مرد در گشت و در مسیبت باشد و او امیر باشد و مسیبت
 بود و مردم مشایق تر از مرد و ثواب را نبرد و اگر چنانکه
 که دست گشت را میبرد و لیکن مسیبت بود و اگر شایع تر
 در دست دارد از حد دست قسمة احتیاط باید کرد که در وقت
 خود را و شمر بود و اگر در وقت بود مرد در جوانی و انرا پند
 ششم آن را دست نه و انرا پند بود چنانکه در وقت ششم
 مرد در روز و پنج و او در حلال با دیگران بوقت خواندن
 بود یا انرا پند و اگر در وقت بود پس در پند با قدر خشک
 شود و در آنجا سال را بسیار و سیر اگر چنانکه خواست و نیت بود یا
 پنج و گشت و شش ماه و هر مرد و هر مرد و چون گشت پند که بخورد
 از آن است که پند کند سه سبب همین تفرقه دارد و او اگر در روز یکجا
 بود و پنجه را سودمند و حکمت علم بود و شش ماهی است بود و در روز
 از آن که روز در حلال بود مرد و پند پند است و آنچه سالانه
 از آن از علم بود و علامت اما اگر چنانکه در دست یافت فرزند

بوده اگر پیشتر باشد علم و حکمت و قدرت در کار و دین پیدا و اگر باره
از بزرگ باشد دلیل بر آنست که مرد و منزه بود و اگر چنانکه در هر مرد و دلیل
افتد و چنانکه بود و اگر چنانکه در بابت که صدمه بکشد و او
خیانت کند شاد و زخمی نکند و باشد که بشود و تفرقه باشد
و پاره آنکه بگوید که اگر چنانکه تفرقه از کلان هر دو را آورد باید
مگر کند و اگر تفرقه که دارد و خصوصیت افتد در هم نیست و این باشد
و علم و تفهیم و حاجت و شکر و اگر در هر مرد و منزه باشد شاد
نشدن یکدیگر اگر چنانکه در هر حاجت که در جایای نصیحت کند
تشنه کج علم باشد و منفعت و در بابت و دولت با عدل
باز آرد و پندیده و بصیرت که اندا اگر چنانکه چنانکه یافت
در غم اندوه افتد و دلیل و فایده نیز باشد و عالم را از یاد
مال یافت همین تفرقه دارد و احدی در شجاعت و مذهب دین را از یاد
دور

و هر محال نیز باشد از مرد و زهر جگر و نظم و قرآن باشد
و علم و فرزند و غلام و اگر چنانکه مرد و اید و باور افخ میکند
تغیر قرآن کند بصواب اگر چنانکه که میزد و شکر و علم مردم را
و مرد و اید و فرزند و دختر و زن و کبریا نیز باشد مرد و اید و بسیار
بود و خرم و میراث و اگر چنانکه که مرد و اید و باور افخ میکند با
ناظر و حکمت کند و چنانکه بسیار بود و فیروز و فتح و نصرت
و مرد و اید و فرزند نیز باشد عشق و عفت و نعمت بود و خرج و این
و بصیرت که اندا در هر حکمت و در شبیه مال و از انفس این
در وقت باشد و در هر مال که در آن از زیر مال بر آن بود و غلام
خلق و اگر چنانکه که از زیر میکند از در خصوصیت افتد اینکینه
اندر اینست هر چه سر مرد و اید و زیادتی بصیرت و در صلاح سر مردان
زن باشد و سر مرد و اید و زیادتی بصیرت و در صلاح سر مردان
دارد و عدد خلاف فتنه زن و ناکار و نام حرام باشد

خداوند بپایان از آفتاب ملک درم باشد هیچ ملک باشد
 و هر که بود در روزی از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 و فرزند در دین و علم و قرآن و نام نیک باشد و دست نیک
 آن آفتاب در گوش خود دارد و در دست نیک باشد و در دست نیک
 بگوید که از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 بود و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 چند در دست نیک باشد و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 و اگر چند که پادشاه است و در دست نیک باشد و در دست نیک
 عدل بیند و اگر پادشاه است و در دست نیک باشد و در دست نیک
 فخر بر دست او بر آید و در دست نیک باشد و در دست نیک
 باز و بند زینت و جام و منتقد باشد و از آنکه در روزی از آنکه
 و دیگر که در دست او چهار پایی و در دست نیک باشد و در دست نیک
 و پادشاه بر آن در دست نیک باشد و در دست نیک باشد و در دست نیک

سلطان

سلطان بود حلقه بهر ملک و سلطان است و هر که
 امر و فرمان و نقش مهرم از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 آنکه در دست دارد و با آنکه در دست نیک باشد و در دست نیک
 کند و فرزندش نیک باشد و اگر چند که نیک باشد و در دست نیک
 افتاد و خط نیک باشد و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 از آنکه در دست نیک باشد و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 و در دست نیک باشد و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 بر پادشاه و فرزند و در دست نیک باشد و در دست نیک
 و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه
 است و هر که در دست نیک باشد و در دست نیک باشد و در دست نیک
 و پادشاه بر آن در دست نیک باشد و در دست نیک باشد و در دست نیک
 و در دست نیک باشد و اگر از آنکه در روزی از آنکه در روزی از آنکه

در نیت خود و مرد از این برین کار و رضا و ان و مهر
 پا به پا هر چه از خود می کشد و پیش و خیرت نیز نیت
 در آلات صناعات و آلات و آلات هر چه در علم
 و هنر و ولایت و فرزندی باشد. دولت گیرد از آن بهین
 باشد و منفعت از دنیا مالدار گردد. از آن حاصل باشد و دنیا
 یا منفعت از بهر آنانی که می کشد و امانت و از آن
 حدال و قوت و بخت باشد از آن بهین و از آن و علم
 و حکمت بردد از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 و سرور باشد. اگر چنانچه که در هر چه که او چکد و از آن
 نه از این قلم برد آنس از این و هر چه که او چکد و از آن
 دیگر از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 هم سرای برد آنس که در آن بود که او چکد و از آن بهین
 شیخ

شیخ و هر چه از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 باشد هر چه از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 عمر بود آنست و طاعت کرد و عبادت کند و از آن بهین
 و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 چنانچه قوت باشد و چون از هر چه که او چکد و از آن بهین
 کند آینه هر چه که او چکد و از آن بهین و از آن بهین
 و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 چنانچه که او چکد و از آن بهین و از آن بهین و از آن بهین
 بدون آید باشد که او چکد و از آن بهین و از آن بهین
 از آن بهین

خبر ملک آتیش ساید بود در آن روز خرم دست مهر
 هم در پیشند در ولایت یا شهر هیچ حاضر در پیش کوفت
 و خبر خوب گفتند از آن و یاد و بر او نیز پیش طبع
 خبر ملک آتیش که کار هم مردمان سادگان است خبر ملک
 بجز آنکه باشند علم و حق شریک و هم دست بود که
 و در آن زمان باشد و خبر ملک از آن که گفتن چنین و اگر بدین
 کار کرد که آن کار در آن ملک آتیش تمام باشد ملک
 مفرود که ملک آتیش و در آن و اگر بر آن در آن
 کار بر آن که بردست او که در آن تمام باشد خبر ملک
 چون از آن بود و در آن خبر بود سفره معیت بود و اگر
 به آن زمان خود و خبر خود و خبر عمر او در آن بود و شهر
 نیز باشد اگر چه او در آن سفره باشد و پادشاه
 باشد

پادشاه پیش ایچیکر که مردم بخت او به پادشاه
 هیچ کار باشد که در این و پادشاه و مانند آن و اگر باشد
 که هیچ این پیش آتیش او و بر سر آتیش او و فرزند این
 که هر قوم که در عالم نیز باشد و اگر چند که خبر در
 دیار زد و مرد و بر آن دست گیرد و هیچ دلیل آن
 و در آن و خبر ملک از آن که گفتن چنین و اگر بدین
 کار کرد که آن کار در آن ملک آتیش تمام باشد ملک
 مفرود که ملک آتیش و در آن و اگر بر آن در آن
 کار بر آن که بردست او که در آن تمام باشد خبر ملک
 چون از آن بود و در آن خبر بود سفره معیت بود و اگر
 به آن زمان خود و خبر خود و خبر عمر او در آن بود و شهر
 نیز باشد اگر چه او در آن سفره باشد و پادشاه
 باشد

اگر گفت که سر او نیست و چه بگوید که با طایفه
 دلیر و از غرور باشد و اگر چنانکه آنجا که در روز
 دلیر نزدیک آمدن اجل بود و همه را با آنکه بگویند
 دارد برده و ترس از آن باشد که زود بگذرد و من و تو
 زین خدای مکتور و معتبر بود و عظام که میز باشد و او
 چون بر او دلیر و زیاده درجه بود و چون فرمود
 دلیر باز آمدن از سفر رسد و این بود و اگر بگوید سفر کنند
 و اگر چنانکه سفر میکنند و در سن بر او میگذرانند و اگر
 اسن در کردن کسی میکنند اسن از آن ده و در سن سفر کنند
 باشد و حال دانیان و غرور و صاحب سر باشد یا آن
 زن و او بگوید که در سن باشد که او را عیش خوش و آسایش
 و آن مهر با بود علم مرد عالم باشد یا نام وقت و مرد

نهی

شمع و اگر در جوانی نرسد و اگر علم سرخ باشد از مرد
 که حال این باشد در سن و اگر سینه مهر و علم سفید
 بخت و خفت باشد و زود بهار و سینه مهر و علم سفید
 در میان قوم مهر و علم سفید باشد و در سن و مهر
 طبر خضر دروغ باشد که پادشاه بگوید چنانکه علم او بدو
 یا کم است یا از سن او ملک شود و مهر مرد و اگر پادشاه
 باشد و لاف زن و او را در شرف و خوش بود بوق اگر بگوید
 بوق شد و او را با حاکم خوانند و اگر خود بوق زن در خانه
 افتد و چنین بستان و بخت خوش باشد که چنانکه در سن
 و سن خود مراد از آن کان زن باشد و برادر و فرزندان
 سفر و لایت و توفیق جستن و حق و اگر چنانکه کان مراد
 یا کان یافت و آنکه و اگر از آن بستان و لاف و سینه زاید و اگر
 چنانکه کان مراد سفر کنند در حمت و مهر و علم

در کمان چند خط باشد در این معانی نیز رسول باشد و بی نام
 و نام نیز مغرور از ولایت و فرزند باشد پس برادر
 و برادر و فرزند باشد و دیگر صلاح را از این که آن
 باشد عمر در او بود و برادر و ولایت و ظهور و منفعت باشد
 باشد از او و قیامت صلاح و مقول است و جمیع آن باشد
 و نیز که در شهر نیز بود که در آن که در آن که در آن
 جویش نیز باشد باشد و از ولایت اگر چند که حاصل
 کند ولایت باید یا از آن یا از آن یا از آن یا از آن
 که حاصل یک سال از ولایت مغرور شود یا فرزندش بمیرد یا از
 طلاق دهد زره صحن باشد یا شهر صحن و ولایت و ولایت
 و ولایت نیز بود و از آن بود از آن است و از آن نیز بود که
 از آن باشد یا با صلاح تمام چند در جماعت که صلاح نه اند

هر

هر و مقدم این که کرد و کسر در خواب را از این باشد و این
 باشد که نام و این و نیست بود و نیز که کاه و کاه و ولایت بود
 معصوم و از آن که نیست بود و در حق هر زنی زنده خبر باشد و اگر
 مرد از خطا برشته بکشد و اگر جوان از خطا برشته بکشد و این
 و اگر باشد که در خطا برشته بود و در خطا برشته بود و اگر باشد
 بود و اگر باشد که بر خطا برشته باشد و اگر باشد که بر خطا برشته
 در خطا برشته و از خطا برشته باشد و اگر باشد که بر خطا برشته
 و شهر آلودان بود و آن که پاکیزه باشد این کرده هر از درم
 بود یا درم بمقدار باشد و یا درم بمقدار باشد و از شهر یا ولایتی
 و آن پس در خواب یا از آن و درستان و عمر دراز
 کشت خام حاصل بود و بخت و بر یا در شاه و کشت
 مسلول اندیشه و نم ترید و از مرستی باشد و این باشد
 و خبر بکشد و منفعت و شفا باشد و کسر و جمیع علل با خطا برشته

خبر

[illegible][illegible]

جدول در بیان آنکه در هر ماه روز نخست چه در آنند
مرکب از اربعه خیر و رتبه نباشند از اربعه الوهین هر دو یک
در دو سال است چهار روز نخست هر که در آنها بکار شروع
کنند با تمام نرسد و طهارت منزه از شیء زلیت کنند و اگر بفرارند
ظفر نیاید و در غفر حرامند نمیشوند و در هر ماه از آنند
روز اول محرم صفر و بیج الاقل
و بیج الثاني جهادی الاقل جهادی الثاني
و جب شعبان رمضان شوال
ذو القعدة ذو الحجة جدول در بیان آنچه در آنند
از اربعه خیر و رتبه که است از اربعه الوهین و پس
شده و رتبه زلیت که تعلقی با قیام دارد ملاقات سلطان و
از باب حرام در او یک و در آنجا که مشهور است از اربعه الوهین
و این را در جدول است برابر عرض و سبب غایت روز هر یک

۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

فرستاد بخت نجارت و تکمیل محاسن محبت و پیوستن آنکه علیهم السلام
 فرموده است لبس بر روزه او و خجسته پیوسته و فرموده است این روز را
 که خداوند بزرگوار و عزت و جلال میدارم در حق آنی که صایم بنام و کرده
 است در آن روز که و طلب هر کج بدلیل قول صادق علیه السلام و بدلیل
 حدیثی که از ائمه است و از هر دو است که گفته است چون اراده کردم که
 بیرون روم آندم که بر پا بمانم از سلام کنم پس آنحضرت فرمود که بیدار
 بگردد روز چهارشنبه بکشد گفتن آنرا فرموده چه روز است منقش از روز
 چهارشنبه عظیم است هر مغیر نام درین روز از عالم انفس که در هر
 از میان ما مرتفع شود درین روز بیرون رود و در این روز که
 امیرالمومنین علیه السلام فرموده است روز چهارشنبه است روز شکوه
 بر سر هر کج است بخت بر ملاقات دشمن و جدا کردن در راه
 خدا و سفر بدلیل فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر سورت
 کند در روز چهارشنبه و در کعبه درین روز هر کج حج را بجا این
 روز است که خدا تعالی رزم کند بر دشمنان و او را در آن روز
 و درین

و درین روز حجت سکونت بدلیل آنکه در آن ایام است
 مشهور است که امیرالمومنین علیه السلام فرموده است که در روز چهارشنبه حجت محبت
 روز چهارشنبه است و در هر کج است بخت بر تعلیم و تعلیم و
 حکمت و کتابت و استقامت و استقامت کردن امور چه در حدیث آمده
 است که امر نیست که استقامت کند و در روز چهارشنبه الله تعالی تمام
 و آن میدان در روز درین روز محمود است به موجب آیات که بگفت
 امیرالمومنین علیه السلام مشهور است روز چهارشنبه بر سر هر کج است
 دین فتنه و خدا و اکابر و امرا و این روز است بسیار است
 خصمی بر سر هر کج و استقامت و سفر بدلیل آیات امیرالمومنین علیه السلام
 که این روز بر سر است و آنکه در آن روز و طلب هر کج محمود است و در هر کج
 امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است هر کج که خدا را در روز چهارشنبه
 سر بگرداند و پیوسته که روز چهارشنبه است که خدا را در روز و ملائکه
 روز آدینه مشهور است بر سر هر کج است بر سر هر کج است و در هر کج
 و مشهور است شش بر سر هر کج و در هر کج است و در هر کج است

خدای تعالی که او را درین روز فضل عظیم و ثواب بسیار
 رسیده است و در حدیث آمده که اختاب لیل و غروب
 کرده است در روزی که افضل از روز جمعه باشد و خوردن آن در
 در شب روز جمعه فضیلت بسیار دارد و سه غنیمت است که خدا در
 متی بپوشد و در روز جمعه شش روز نماز مسکون است هر یک که در
 خبر است که هر که در روز جمعه شش روز نماز مسکون کند هر چه است
 چه در خبر است که هر که در روز جمعه شش روز نماز مسکون کند کجا او را
 نماند که خدا از او بگذرد و روز شنبه بزرگوار است و در روز
 قیامت و قضا و حاجت گرفتن و دادن و استودان و تعظیم ملکیت
 بدلیل حدیث بفرموده که هر که مبارک کرد اندکی بر اوست
 من شنبه و پنجشنبه و یکشنبه که آن کار در روز اول روز شنبه
 گفته و سفر در روز مبارک است و در جهت دیدن
 ماه نواز حضرت امیر المؤمنین عیسی بن ابی طالب علیه السلام
 است چون ماه نو میزد این دعا را بخواند اللهم انی
 استلمت خیر هذا الشهر و فضله و ثمره و نظره
 و برکت

و برکت و مظهره و در ذمیه و استلمت خیر ما
 فیہ و خیر ما بعدہ و اغوذ بک من شتر ما بینہ
 و من شتر ما بعدہ اللهم اذین له علینا الکر
 و الایمان و السلامة و البرکة و التقوی و التوفی
 لما تحب و توفی و هرگاه که حافظ را همیشه بخواند
 دفع شر دشمن شود و این دعا را بعد از خواندن قرآن بخواند
 ایت اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم
 ائدقنا بکلی حرف من القرآن حلافا و یکل
 کلمة کرامة و یکل آية سعادة و یکل سورة
 سلامة و یکل جزء جزاء اللهم اغفر لنا
 و رقاب الابیات و امهاتنا و اجدادنا یا لوفیق
 من النار اللهم اهدنا بهدایة القرآن و قلنا
 ایضا بقرآن و اعف عنا یعظمه القرآن و
 هوون علینا سکران الموت بکرامة القرآن

وَأَحْسِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَعَ الْقَرَّانِ وَجُودَنَا عَلَى
 الصِّرَاطِ يَسْتَرْفِ الْقَرَّانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَلِكُ الدَّيَّانُ
 يَا دَائِمُ وَالْجُودُ وَالْإِحْسَانُ وَحَلِي عَلَى حَبِيبِ
 خَلْقِكَ وَحَبِيبِكَ وَأَمِينِكَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ
 وَأَفْعَلِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٌ وَإِلَهُ أَجْمَعِينَ وَأَعْفُ
 عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا يَا عِزَّائِلَ الْمُتَحَنِّينَ
بِأَخِيكَ سَيِّدِ بَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 و در امام زین العابدین علیه السلام حضرت زکریا که هر روز را صد بار
 پیش او گفته از خدا نه بپروان روز بخوان از هیچ بدو را رواست
 بکه میت امیت بسم الله و یا الله و آمین الله و یا
 الله و فی سبیل الله و علی سبیل الله و سؤل الله
 صلی الله علیه و آله اللهم انی اسئلك اسئلت
 الیک

الیک تَصْنُفَ إِلَيْكَ وَجَّهْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ الْحَاجَاتُ
 ظَهَرَتْ وَإِلَيْكَ قَوَّضْتُ أَمْرِي اللَّهُمَّ احْفَظْنِي
 بِحَبْلِ الْإِيمَانِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ وَمِنْ خَلْفِي وَمِنْ
 جَمِئِي وَمِنْ شِمَالِي وَمِنْ نَوَافِي وَمِنْ تَحْتِي وَمَا
 بَيْنَ ذَلِكَ وَأَرْفَعْ عَنِّي بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَحُولُ
 وَلَا يَفُوتُ إِلَّا بِكَ بِسْمِ اللَّهِ أَمْسُ يَا اللَّهُ تَوَكَّلْ
 عَلَى اللَّهِ حَتَّى يَخْلُقَ اللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ
 أَمُورٍ كَيْلَهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا
 وَعَذَابِهَا الْآخِرَةِ جَدُّو دُرِّ بَابِ الْخَيْرِ وَارِدُ شَرِّهَا
 وَارِدُ أَمْرِ كَارِهِ سُبْحَانَكَ وَبِعَدَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ
 وَبِعِزَّتِكَ الْوَاحِدِ خَدُّو دُرِّ بَابِ الْخَيْرِ وَارِدُ شَرِّهَا
 وَارِدُ أَمْرِ كَارِهِ سُبْحَانَكَ وَبِعَدَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ
 وَارِدُ أَمْرِ كَارِهِ سُبْحَانَكَ وَبِعَدَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ وَبِعِزَّتِكَ

و بعضی امور که غایت باطنی و اولیای دینی بود که
 در آن بعضی از آن در مقصود و محاسن از آن جمله ساعات میگذشت
 بدو روز یک و بدو شب یک و در هر روز یک و در هر شب یک
 حدیث وارد شد و از جمله ساعات یک روز و اول روز
 پنجشنبه است بدلیل قول پیغمبر ص و وصیتی که بعلی این ایام
 فرمود که یا عا اگر میخواستی در روز پنجشنبه نزد قریب بودن
 افتاب بروی پس از آن میخواست میان شما فرزند بهم رسد
 شیطان نزد یکا و نزد تا بهر کج و معصوب فهمید و او را
 سلامت روزی که در دین و دنیا و از جمله ساعات یک شب بود
 عصر روز جمعه است چه در حدیث از پیغمبر ص و در وصیتی
 که یا عا اگر میخواستی که روز جمعه بعد از عصر پس بگویم که در میان
 شما فرزند بهم رسد مرد معروف و مشهور خواهد بود و از جمله
 علی خواهد بود و از آن جمله بعد از خفتن در شب جمعه بدلیل قول
 پیغمبر ص در وصیتی که یا عا اگر میخواستی که یا عا اگر میخواستی که در شب جمعه
 بعد از

بعد از خفتن نزد یا عا که فرزند بهم رسد امید است
 که بعد از آن که الله جل و از ساعات چهارم که میخواست
 در آن بدست آمد بعد ظهر است یا وسط آنکه پیغمبر ص
 از جمله ساعات که یا عا اگر میخواست که یا عا اگر میخواست که یا عا
 مکن بعد از ظهر که اگر میان فرزند بهم رسد اول خواهد
 بود و شب یک و از ساعات که یا عا اگر میخواست که یا عا
 ساعت اول شب است چرا که پیغمبر ص وصیتی فرمود که یا عا
 مکن در ساعت اول شب که اگر فرزند بهم رسد مستقر و
 اختیار کنند و دنیا بر آخره باشد یا عا وصیتی که از جمله
 مکن چند کلمه من آنرا از پیغمبر ص حفظ کردم و از جمله آن ها
 که مرد است و آن نصف النهار است بدلیل آنکه حضرت
 امام محمد باقر و منی و با و خبر رسید که مرد در ساعت که
 روزی نصف النهار زنی فرستاده فرمود که مرا بچنان رسد

در شب جمعه این با هم مشتق خواهند شد پس چنان شد که
 آنحضرت فرمود که و این از هر چه هستند و از سینه من
 میسر است که آن از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب و از خدای
 شدن آفتاب تا غایت شفق بدلیل آنکه حضرت امام محمد باقر
 در وقت صبح از او پرسیدند که آیا مکروه است میسر است که در
 وقت از اوقات هر چند عدل باشد فرجه اوقات مکروه
 بر این میسر است که آن از آن جمله از طلوع فجر تا آفتاب از غروب
 آفتاب تا شفق و از آنجمله وقت زرد شدن آفتاب است
 و وقت طلوع بدلیل فرجه رسول ص حبش شدن چنانکه
 شدن آفتاب و طلوع او ترس سفید که تا روز نهار که میسر است
 کردن در آنها خوب نیست و مکروه است اول ماه و وسط
 و آخر چنانکه رسول ص در وقت چند فرجه را با عاصی است
 مکن بازن خود بر سر چنان و جذام و خبیث است اعت
 در این

در این ایام و روز شنبه که به هم رسد از آنجمله روز شنبه است
 و آنکه روز که در آخر هر ماه است و از آنجمله است و آن روز است
 که در آخر درجه است از هر چه که آفتاب در او است بدلیل
 رسول فرمود که با عاصی است بازن خود در نیمه شعبان مکن کار
 فرزند بر این حد میسر است و در آخر درجه از ماه هر گاه تا
 در روز و اگر فرزند بر این حد است رو غلام خواهد بود
 و فرزند او خواهد بود بدلیل قول حضرت امام موسی علیه السلام
 من رقیع غمائی التشر فله یسیر لسطه الکریم غیر که
 در آن بسته در محاق ماه پس باید که اگر کند از سینه فرزند
 و پیش از تمام از ماور بینه و شتر این حد است از امام محمد باقر
 نقل شده و از جمله روز نهار که میسر است در آنها است
 او است که آفتاب گرفته باشد و روز که با دسیه

و سبغ یازده و زیلع باشد یازده باشد بهشت بدلیل قول
 امام محمد باقر و قمر که از دست خود سوال کردند که هر وقت جمیع
 در وقت از اوقات هر چه حلال باشد بدلیل فرمود حضرت
 علیه السلام که هیچ فراوانتر و قریب و القریه غریب که بر آنست هر که
 مسافرت یا کس که کند زن بستاند بچانه بیند و از شهر دیگر
 که میبشرد کردن در آنجا یک شب بماند بهشت بدلیل
 قول پیغمبر ص فرمود که یا عا اگر میبست کی با هر چه داشت
 سه شنبه پس قضا چنین صادر شد که میان شما فرزندان من
 آن فرزندان را نهادت روزی که بعد از نهادت بود حدیث
 خدا بقای در بابت هر چه و عذاب کند او را یا شکر کن
 و در میان خوشبو و خوشم و دستش بخر و بانش از کذب
 و غیبت و بختان پاک و از آن جمله شب جمعه است بدلیل
 قول

و از آنکه در این شب جمعه است

قول پیغمبر ص از جمله و یا عا که بداند که یا عا اگر میبست کی
 در شب جمعه میان شما فرزندان من سه شنبه است و فرمود
 بود و ابراهیم بن محمد فرمود که شب است مرد را با هر چه در
 شب اول رمضان میبشرد کردن و از شهر دیگر
 فرماست بدلیل قول پیغمبر ص که یا عا لا تجتمع امرأتان کلبه
 الا تحب فانه ان خیر یحکم و آله کیون که استیسه امایع
 یعنی یا عا میبست کی با آن خود در شب جمعه فرما که اگر
 شما فرزندان من خوشی است که خواهد بود و از آن جمله چهارشنبه
 است چرا که حضرت صادق ع فرمود که خوب ندارد و بر مرد
 که دخل کند شب چهارشنبه و از آن جمله ماه رمضان که حضرت
 صادق ع فرمود که هر وقت میبشرد در آن شب که ماه گرفته
 باشد و شنبه که در سیاه یا سبغ یازده و زیلع باشد
 یازده باشد بدلیل قول پیغمبر ص از او سوال کردن

که آیا مکره است جامع فرقه از سر جدول در بیان آنچه وارد است
 در باب ستر استیدن از روزی که ستر استیدن در آن
 روز جمع است چه حضرت صادق ص فرقه حسن از او جمع
 ستر استیدن و از روزی که نوره در آن مکره است روز
 چهارشنبه است چه از روزی که است بفرقه امیر المومنین ع
 و در ستر روز پنجشنبه است و در حدیث از حضرت ائمه
 که هر که در روز جمع نوره کند هیچ رسد پس سلامت نمند
 مکره را و بفرقه حقه حله و آنکه فرقه که پنج صفت برآید
 بر من است از آنکه نوره در روز جمع جدول در بیان آنچه
 وارد شده است در باب ناسخ و کوفتن شارب
 در روز جمع است بر لیل حدیث که از حضرت صادق ص روایت
 که نطفه بخدمت آنحضرت عرض کرد که با حدیث رسیده است
 که فرود آورده نرسد از پیچیز مثل عقوبت در میان طایفه
 غیر

و طایفه اقباب است بخدمت فرقه از سر و کفر خبر رسیده است
 بجز از این که کوفتن شارب و سیدین ناسخ و در هر جمع و اما
 کس حدیث در وارد شد که بکبر بخدمت ابا الحسن علیهم السلام
 عرض کرد که ای شارب بگوید که کوفتن شارب و ناسخ و روز
 جمع سیدیه فرقه بجان ائمه شارب بگوید و ناسخ بگوید در روز
 جمع و اگر خواهر در سیر اقامت محول است بر اینکه را و تو آید
 که کوفتن شارب کوفتن و ناسخ و سیدین در این روز لازم
 است و در غیر این روز حرام است بخدمت از کس فرقه
 که در هیچ روز از روزی که لازم نیست و این اختیار است
 اگر خواهر روز جمع یا روز دیگر و در هیچ روز لازم نیست
 و این منافات ندارد که کوفتن شارب و ناسخ در روز
 جمع اقتضای باشد و ناسخ و سیدین در روز چهارشنبه اما آن

از چشم سرخر به لیل حدیث که از حضرت صادق مرویست
 هر که در روز جمعه چهارشنبه ناخن بگیرد و دست بکشد و در کف
 بکشد و یک دست دست و ختم کند بکشد و بکشد و بکشد
 امان خواهد یافت از چشم سرخر و در روز پنجشنبه ناخن گرفتن
 و اگر در روز جمعه تمام کردن امان از فقر به لیل حدیث که
 از آنحضرت مرویست که زنی هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه
 بچیند و یک را بر سر روز جمعه بگذارد خداوند عالم را فقر و درویشی
 از او برطرف کند و ایضا در روز پنجشنبه ناخن گرفتن امان است
 از چشم سرخر به لیل حدیثی که از حضرت ابی الحسن مرویست که هر که
 بعد از غلظت نام که از از چشم رسانید لکه که دلاست کنم ترا بچیند
 که چون آنرا بچیند و بر آنرا از آنحضرت بر طرف کند گفت تا آنحضرت از آن
 بگوید در هر پنجشنبه از ناخن که بکشد بگیرد آنرا در کوبید چینی که دم آید
 چشم بر طرف شد و در روز پنجشنبه ناخن گرفتن مودت اکمل است

چنانچه

چنانچه امیر المؤمنین از آنحضرت هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه
 بگیرد و آنرا در کف بکشد و دست بکشد و در کف بکشد و بکشد
 شدن برکت بدلیل آنکه از امیر المؤمنین ع منقول است که
 هر که ناخنهای خود را در روز پنجشنبه بگیرد برکت او بر طرف شود و در روز
 جمعه شنبه مودت خواهد بود بدلیل آنکه از آنحضرت که اگر در روز جمعه
 ناخن بگیرد صاحب غنای و قار خواهد شد و در روز شنبه
 خوف هلاکت است چنانچه آن جناب فرمود که ناخن گرفتن روز
 شنبه بیم هلاکت است و در روز چهارشنبه مودت سوره خلق است
 و از آنحضرت مرویست که هر که در روز چهارشنبه ناخن بگیرد بد خلق
 میجو و در روز پنجشنبه مودت بیرون رفتن در وقت از بدین بدلیل
 حدیث و در روز جمعه سبب شدن غم و مال است جدول او
 حیات و حیات و در روز پنجشنبه بکشد بدلیل حدیث حضرت صادق
 علیه السلام مرویست که هر که در پنجشنبه اگر ماه حیات کند و در روز

گشاده بود و در آن وقت مردی که در دود و دود و دود
 مجتمع بود و در آن وقت آنست که بر آنکه پس از آن
 خود را از حیات پیش از اول و حیات در روز یکشنبه نگاه
 از هر دو جنبه از حضرت صادق علیه السلام که از هر دو جنبه
 الاحد شفا فرمود و حیات در روز سه شنبه که از هر دو جنبه
 یا نه که هم با حیات یکم اتفاق افتاد و شفا است از درد تمام
 سار بر لیل حدیث پیغمبر که فرمود هر که حیات کند آن حیات شفا
 او خواهد بود از درد همه سار و بر لیل روایتی که از آن حضرت
 مرد است و حیات در نصف اول ماه بدر است بخلاف نصف
 آخر که حیات در او حیات کند بر لیل حدیث پیغمبر که از آن حضرت
 بعین این ابی طالب علیه السلام خطاب کرد و فرمود که ای ابی طالب
 نه اقل شهر را به یوم النصف فرمود و علیک یا ابی طالب
 عز سبعم عشرة المصالح فرمود و بر آنکه این حدیث
 از حیات

از حیات کردن در اول ماه تا روز شنبه در هر روز که حیات
 کنند در هر وقت و حیات و لیکن بر تو با حیات کردن از روز شنبه
 تا ماه و چه در هر روز شفا و برکت و حیات در روز شنبه
 و چهارشنبه و شنبه که حیات را از بعد از آن و السبب فائده است
 البرص و از آنکه از آن حضرت مرد است که هر که حیات کند در چهارشنبه
 و او را و حیات هم رسد پس سلامت کند و نفس خود را و از آنکه از آن
 یونان منقول است که حیات و حیات در نصف اول از ماه و بر آنکه
 میدان و در نصف آخر ماه نافع است و در حیات و بر آنکه
 ضرر در هر روز از هر ماه و شفا کرده اند و حدیثی که مذکور شد
 مؤید است

اول ماه	منقهر است بعرق	شاه نهم	فرج شاد
۲	پنجشنبه آلوده	۱۵	حیات در هر روز

۳	ضعف دماغ آورد	۱۸	قوت ریخته
۴	صداع آورد	۱۹	درد چشم بر طرف چشم
۵	ریش از درد میگذرد	۲۰	صحت بخشد
۶	رغشه اعضا	۲۱	نور قلب را زیاد میکند
۷	فجاءه مرگ آورد	۲۲	دل را قوت دهد
۸	صداع آورد	۲۳	قوت دهد و دل را
۹	درد اعضا	۲۴	بر طرف از درد
۱۰	درد و الم آورد	۲۵	درد را کم کند و دل را صفا بخشد
۱۱	دلش بی حال خط و دماغ	۲۶	و در سینه کند
۱۲	خط و دماغ	۲۷	ایمن دهد
۱۳	دلش ملال	۲۸	دل را قوت دهد
۱۴	خارش کمر	۲۹	باز سجاد خلاص
۱۵	قویج آورد	۳۰	کله ندارد

جدول

جدول خبر خوردن میان تغذیه و اختصار مذکور است بدلیل جدیدی
که از شهاب بن عبد الله مرویست که گفت سگوه کردم بخدایت
عبد الله ۴ از آنچه بمن میرسد از درد با پس فرم که چاشت دنام
کن و میان اینها چیز مخور که فساد بدن است نشنیده که حق تعالی
میفرماید و لکن از قلم فیض کبریه و عشیا و ترکعت و حشر بدست
چرا که مرویست از امیر المومنین ع که گفت پیغمبران بعد از بنی نضات
است پس مکه از یهود و از یهودی که ترکعت و خواب بدست
بدلیل روایتی که از ابی الحسن الرضا علیه السلام مرویست که در
یک است که از اعتقاد کند که هرگاه آدمی ترکعت کند همیشه آن را که
بر او نقرین میکند تا به و میگوید که سینه بدارد خدا ترا چنانچه مرا
که سینه کوفتی و نشنیده بدارد ترا چنانچه مرا نشنیده و امتی پس باید
که هیچ یک از شاعت را نکند از اگر همه بیک لغو مان باشند یا بشری
از ادب و هرگاه مرویست که کولت رسد لازم است که در تب

خبر خود و شب بیدارم خوابم از ابا الحسن رضاع مرویت
که اذا اکتبنا الخبر فلابد ان یملک بالکلیب شیئا فانتهی الیه للنعم
والطیب للمکتمه فی چون مرویت کتبت رسید بیدار خبر
خورد و در شب خواب را بهتر آورد و در این را خوشتر میکنند و در
عش و در شب بیدار میباشند از بام باعت بر طرف قریب
تا چند روز چه در حدیث از ابا عبد الله الصادق ۴ مرویت
که هر که رخت کند عشا وقت از او بر طرف کج تا چند روز
با و رخت کرده و خوردن بخت دانه خرما وقت خوابیدن
کم معده را اگر کشد بلیل حدیث حضرت صادق علیه السلام
و خوردن عسل یک دانم بویز سرخ و در صبح امراضی می کشد
بلیل حدیث حضرت امیر المومنین ۳ و خوردن یک انار در روز جمعه
منور قلب است تا چند صباح دلش نوزاید باشد و اگر هم انار
بخورد تا ششاد او را در کس نماند بخورد تا حدیث او را

دوسه شیطان از او در این عین خدا می کشد و در آخر است مکتوب
و نیز خوردن در هر ماه می کشد چنانچه از حضرت صادق
علیه السلام مرویت که فرمود خواب را بخت است و این را خوشتر میکنند
و استنادهای طعام را آورد و ختم میکنند و هر که در هر ماه بخورد
نزدیک می شود بآنکه حاجتش در آن ماه رد شود جدول اوقات
سفر در روز شنبه نیست چرا که از حضرت صادق علیه السلام
مرویت که هر که اراده سفر کند باید که در روز شنبه
بدرستی که اگر روز شنبه سگ از کوه بر کشد که خدا سگ او را
بمکان خود بر میگرداند و ایضا از حضرت صادق علیه السلام مرویت
که در قول عز و جل فاذا قضیت الصلوة فانتشر و انتشر و انتشر و انتشر و
انتعوا عن فضل الله نماز روز جمعه است با تشنه مراد از فاشتر و
امر کردن عبادت است و حرکت کردن اطفال فضل خداوند در روز
شنبه و در جمعه سفر کردن خوب نیست و در شب جمعه محمود است

کتابخانه
مجلس شورای
مطالعات

بدلیل ادواتی که از حضرت صادق علیه السلام آمده اند که هر که در روز
جمعه شستن او را انداختند که خداوند بزرگوار بخرداند و از آن حضرت
مروست که بایست که در وقت سفر در شب جمعه و در چهار
شنبه آفرماه بکشد بدلیل حدیث حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت
بعضی مردم بخنداد و شستن در پیرون رفتی سفر در چهارشنبه
آفرماه محفوظ است از گرفتاری و علت اجابت خواهد بود
و مراد با هر طریقه که هر که در چهارشنبه آفرماه بسو پیرون رفت
برای حاجت لغت از هر طریقه جماعتی تطهیر میکنند بعضی ایام
و ساعات و بعضی کارها را در آن شوم میدانند به دلیل
از احادیث اهل بیت علیهم السلام و بعضی روایات
و دلالت دارد بر آنکه سفر در چهارشنبه مکروه است
جدول انتقالات بیوت پیرون رفتی از اندرون در
تأسیسات در روز جمعه و در میان با پیرون رفتی
در روز جمعه

کتابخانه
مجلس شورای
مطالعات

٩٧٣

خطی